

# عقاب

مؤلف : صالح محمد خلیق

مستمم : سید جعفر نادری

پژوهشی در جایگاه عقاب در فرهنگ ملی، جهانی و سروده؛

ناشر: کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی

# عقاب

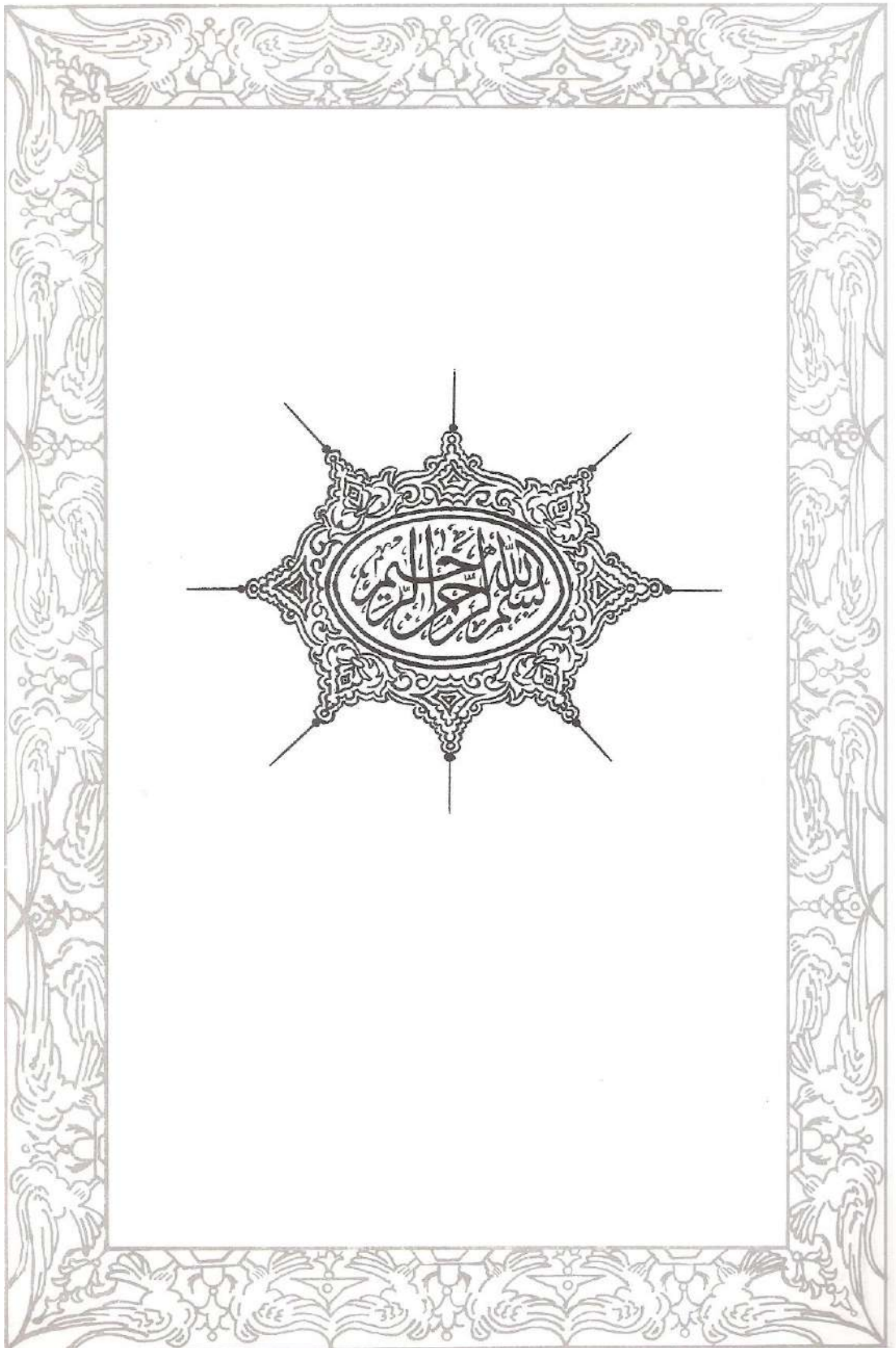
پژوهشی در جایگاه عقاب در فرهنگ ملی، جهانی و سروده‌ها

مؤلف : صالح محمد خلیق

مستتم : سید جعفر نادری

ناشر : کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی





نام کتاب : عقاب  
مؤلف : صالح محمد خلیق  
مستمم : سید جعفر نادری  
خوشنویس : جهانگیر مرزاد  
ناشر : کانون فرہنگی حکیم ناصر خسرو بلوچی  
تایخ چاپ : ۱۳۷۵ ھ ۰ خ  
تیراژ : ۲۵۰۰ نسخہ



احاج سيد منصور نادری





## الحاج سید منصور نادری

### عقاب

مراسم مقصد و ارمان ز آستان عقاب  
شغلی در دم و در مان ز آستان عقاب  
هزار دفتر و دیوان ز باب معقولات  
نمیدسیم به یک سطر و آستان عقاب  
امید نامت روم تا زیارت الموت  
به دیده مهرمه کشتم خاک ز آستان عقاب  
چو مرغکان پی روزی زمین چه شگافی  
کشیم تا پر دبابی به آسمان عقاب  
بیا به بزم علو همسان قاف نشین  
که تا عروج نیایی به کجکشان عقاب  
جهان هست و مردانه گی جهان غرور  
جهان عشق و فداکاری جهان عقاب  
جهان عدل و سخا و جهان همدردی  
جهان عزت و تقوا بود جهان عقاب  
به راه عشق و وفا صادقانه خواهیم رفت  
جهان ملجا و مادا به آستان عقاب  
ستمگران زمان جان بدر نخواهد برد  
شود ربا اگر متری از سخنان عقاب  
جهان اعظم فقر است آستان دیش  
طریق فقر گزین رو به کارون عقاب

ز جان خویش گذشتن شعار منصور است

حیات خویش کنم وقف فروشان عقاب



الف

فهرست

- |    |   |
|----|---|
| ط  | ۱- سخن ناشر                               |
| ن  | ۲- سخن مؤلف                               |
| ۱  | ۳- پیرامون واژه عقاب                      |
| ۲  | ۴- عقاب و انواع آن                        |
| ۷  | ۵- عقاب در اسطوره با و باورهای کهن        |
| ۱۵ | ۶- نقشها و پیکره های عقاب در آثار باستانی |
| ۲۰ | ۷- عقاب در نقشها                          |
| ۲۴ | ۸- اسماعیلیان و آشیان عقاب                |
| ۲۹ | ۹- عقاب در فرهنگ معاصر جهان               |
| ۳۴ | ۱۰- عقاب در شعر و ادب فارسی دری           |
| ۳۸ | ۱۱- تک بیتها                              |

ب

- ۲۹ - شہید بلخی  
۴۰ - ابو شکور بلخی  
۴۲ - رودکی سمرقندی  
۴۳ - دقیق بلخی  
۴۴ - فردوسی طوسی  
۴۵ - منوچہری دامغانی  
۴۶ - مسعود سعد سلمان  
۴۷ - فرخی سیستانی  
۴۸ - عنصری بلخی  
۴۹ - زینبی  
۵۰ - عطار نیشاپوری  
۵۱ - عسجدی

ج

- ۴۸ - سوزنی  
- سلمان ساوجی  
- معزی  
- ابن یمن  
۴۹ - قمرالدین اوصدی  
- سنایی غزنوی  
- انوری ابیوردی  
۵۰ - نظامی گنجوی  
۵۴ - خاقانی شروانی  
۵۶ - ہاتفی  
۵۷ - قطران تبریزی  
- ناصر خسرو بلخی

- ۵۹ - سعدی
- ۶۲ - حافظ شیرازی
- ۶۲ - خواجو
- ۶۴ - مولانا جلال الدین محمد بلخی
- ۶۵ - عثمان مختاری
- ابوالعالی بیدل
- ۶۶ - صائب تبریزی
- ۶۸ - عرفی شیرازی
- یاقوت اصفہانی
- ملا طغرا
- ۶۹ - نور الدین ظہوری
- یغمای جندقی

- ۷۰ - رفت سمنانی
- ۷۱ - فروغی بطنامی
- ۷۲ - پروین اعتماسی
- ۷۲ - ادیب نیشاپوری
- ۷۲ - صوفی عشقی
- ۷۲ - استاد خلیلی
- ۷۵ - ۱۲ - سرودہ ما
- حکیم نامہ خسرو بختیاری : گویند عتابی ....
- ۷۶ مولانا جلال الدین بلخی : عتاب و موزہ پیامبر اسلام ہیں، ....
- ۷۸ اقبال لاہوری : پند عتاب بہ کجی اش
- ۸۰ : حقیقت
- : دو بیہوشیا

د

- |     |                   |               |
|-----|-------------------|---------------|
| ۸۲  | شعر عتاب :        | ماکسیم گورکی  |
| ۸۹  | انذوه عتاب :      | ژاله          |
| ۹۰  | عقابهای سخنگو :   |               |
| ۹۳  | عقاب دریایی :     |               |
| ۹۶  | عقاب :            | داکتر خانزری  |
| ۱۰۳ | آریایی سرود :     | استاد خلیلی   |
| ۱۰۸ | آخرین سوار :      |               |
| ۱۱۰ | مرگ عتاب :        | منوچهر شیبانی |
| ۱۱۶ | عقاب ازادجها :    | واصف باختری   |
| ۱۲۱ | نخستین آفریده :   | رسول همزادوف  |
| ۱۲۲ | الای عتابان ... : | مشفق کاشانی   |
| ۱۲۳ | عقاب :            | همدی سهیلی    |



ز

- |     |                   |                 |
|-----|-------------------|-----------------|
| ۱۲۶ | شاهین :           | رضامیل هروی     |
| ۱۲۷ | عقاب :            |                 |
| ۱۲۹ | عقاب زخمی :       | محمود فارانی    |
| ۱۳۳ | التجار عقاب :     | عسکر حکیم       |
| ۱۳۴ | پروازیک عقاب :    | بیرنگ کوهدامن   |
| ۱۳۶ | عقاب سالمند :     | اسدالله ولوالهی |
| ۱۴۱ | عقاب گشده :       | پروتو نادری     |
| ۱۴۵ | عقاب اوجهای نور : |                 |
| ۱۴۶ | عقاب :            | رہسپار          |
| ۱۴۹ | منظومہ عقاب :     | جاوید فرزاد     |
| ۱۵۱ | پاسدار الموت :    |                 |
|     | پیام عقاب :       |                 |

ح

عقاب حادثہ :

عقاب از ماسوا :

عقاب اینجا :

۱۵۲

۱۵۲

۱۷۸

۱۹۸

۱۳ - وارڈ نامہ

۱۴ - برہنہ پادیا پوسہا

۱۵ - پی افروڈ



## سخن با نثر

خداوند لوح و قلم را سپاسگزارم

که درین روزگار آشفته و دشوار ما را توفیق

عنایت فرموده تا از دشواریها نهراسیم و در

مطابقت با ارزشهای متعالی معنوی اسلامی و انسانی مان کماکان در

خدمت فرهنگ و جامعه فرهنگی میهن باشیم و آنچه از دست مان بیاید،

در این راه مقدس مضایقه نماییم. چنانکه طی سالهای پسین اقداماتی

روی دست گرفته شده، چون تأسیس و راه اندازی فعالیت

های کثیرالجوانب علمی، ادبی و اجتماعی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی،

ایجاد و فعالیت دانشگاه بغلان، ایجاد کتابخانه ها، انتشار مجله

علمی - پژوهشی حجت، چاپ و توزیع کتابهای علمی، ادبی و اجتماعی

ی

سودمند برای جامعه ما و نظایر آن ، که همه و همه با پشتوانه همت ، ابتکار  
و در نهایی حضرت پدر بزرگوارم الحاج سید منصور نادری رنگ تحقق  
پذیرفته و می پذیرند .

باید گفت که یکی از ابعاد مهم فعالیت های فرهنگی ما و کانون  
حکیم ناصر خسر و بلخی را نشر و پخش آثاری تشکیل میدهد که واجد اهمیت  
و ارزش ویژه و بلند ادبی ، علمی و تربیتی باشند چه ، جامعه امروزی  
مابیش از هر چیزی بدان نیازمند است .

در این زمینه شایان ذکر است که اخیراً دانشمند و شاعر گرامی  
آقای صالح محمد خلیق به جستار و تالیف اثر گرانیمای بی پیرامون جایگاه  
والای عقاب در فرهنگ ملی و جهانی و سروده های سخنرمان پاریس -  
گویی دست یازیده اند که از هر حیث کارساز است از جنک و درخور ستایش .  
عقاب این پرنده بلند پرواز ، ژرف بین و دلیر به عنوان

س

سمبل آزادی، والا همتی و پیروزی، همواره در میان بسیاری از  
ملل و نخل، مورد تجلیل بوده به خصوص برای ماحایز مقام ویژه است.  
زیرا از یک سو میهن گرامی ما - آریانای بزرگ و باستانی، خراسان  
و یروز و افغانستان کنونی را از پیش از پنجاه سال بدین سو همچون  
آشیان عقابان آزاده و تسلیم ناپذیر می‌شناسند و از سوی دیگر  
در یاد رهای خجسته و مینوی مذہبی و عرفانی ما و تاریخ گذشته از  
نشیب و فرار آن طی بیشتر از یک هزار سال، عقاب را همواره جایگاهی  
پوده است و الا دارد شمند، که داستان غرور آفرین الموت و  
الموتیان چون نمودار روشن آن ثبت بر گهای زرین گاهنامه؛  
هستی ماست. بدین جهت، هم پدر محترم طی غزلی شیوا که در  
گاهنامه زرین «راه» نشریه انجمن نویسندگان بلخ نیز انتشار یافته  
است مقام سترگ عقاب را به ستایش گرفته اند و همین نکته انگیزه و

ل

تکانه نازیبی بود برای آفرینش و سرایش آثار و اشعار دلچسپی در  
زمینه، که اثر حاضر آینه دار بیشترین و بهترین آنهاست .

اینجانب با سپاسمندی و شکران فراوان از استاد ارجمند  
صالح محمد خلیق رئیس انجمن نویسندگان ولایت بلخ و عضو کانون فرهنگی  
حکیم ناصر خسرو بلخی پس از کسب اجازت شان به هزینه شخصی خویش  
برای چاپ این اثر گران سنگ پژوهشی - ادبی، با همت گماشتم که به  
یاری خدای بزرگ مامول حاصل آمد و اینک آنرا به موافقت مؤلف  
محترم، به پیشگاه حضرت پدر عالیقدرم الحاج سید منصور نادری،  
سرپرست فرقه اسماعیلیه افغانستان و مؤسس رئیس کانون فرهنگی  
حکیم ناصر خسرو بلخی، اهدا مینمایم و از بارگاه پروردگار مهربان نیاز  
میبریم که ظلّ بهایون این عقاب قاف نشین آزادی و آگاهی  
را جاودانه بر ما مدد و دوا هرگونه آسیب زمانه محفوظ داراد .

۵

آمین یا رب العالمین

سید جعفر نادی

والی ولایت بغداد

و عضو انجمن مرکزی کانون فرہنگی حکیم ناصر خسرو بلخی

ن



سخن مؤلف

عقاب این پرندۀ خوش فال

و بلند پرواز در فرهنگ باستانی ما جایگاهی

بس رفیع داشته و پیکره آن آدین بخش

تختین درفش آریای کبیر بوده است .

این پرندۀ برجکاد تمام اسطوره های کهن ما آشتیان داشته

و ازین رود آسمان ادبیات پر بار و کهنسال فارسی درمی به حیث

نمادی از آزادی ، غرور ، تیز بینی ، دلیری و ... به پرداز در آند

است .

با توجه به همین نکات ، از دیر باز در پی فراهم آوردن معلو-

ماتی در این زمینه بودم و تک بیتحصا و سروده های را که در آن نامی



س  
ازین پرنده برده شده بود یادداشت میکردم که بالاخره فرآورده آنهمه  
جستجویم به صورت مجموعه‌ی تدوین یافت .

سزاوار یاد آوریت که در زمینهٔ گردآوری و تدوین آن  
از مشورهٔ ناو همکاری های صمیمانهٔ دانشمندان محترم استاد محمد عمر فرزند  
عبدالقیاض محصرآمین و محمد اسحاق دلگیر استفاده های زیاد کرده ام که  
بدین وسیله از تمام آنها قلباً و سپاسگزارم ، همچنان از فرزندگی گرامی  
محترم سید جعفر نادمی والی ولایت بغلان که آنرا با هزینه شخصی  
شان به جلوهٔ چاپ آراسته اند صمیمانه ابراز سپاسگزاری میکنم و  
از خواننده گان دانشمندان اثر ، خواستارم تا از کاستیهای  
آن بازرگوانی خویش بگذرند .

ومن الله التوفیق

صالح محمد خلیق

شهر مزار شریف ، ۴ و ۵ ماه ۱۳۷۵ هـ . خ .



## ۱ سرامون و اثره عتاب

عتاب واژه‌ی است آرنی و بپرنده‌ی میگویند که بسیار زیباست و بلند پرواز و جسور و تیزبین . این پرنده را در زبان فارسی درمی‌شاین می‌نامند در سانسکریت «شین» نامیده شده است (۱) و در اوستا دو بار به نام «سین» یاد گردیده است و اوستا شناسان اروپایی آن را به معنی عتاب گردانده اند (۲) . تحول ریشه اوستایی آن بدین گونه صورت پذیرفته است : مرغوسین = مرغوسین = سین مرغو = سین مرو = سین - مرغ . و سمرغ افسانه‌ی شیخ عطار و سمرغ پرورنده زال زردشاهانمان همان شاین است و عتافی کوه قاف ، مرغ دولت ، بهامی سعادت که در روزگار ان باستان به آرزوی سایه آن بودند همان سمرغ (۳) . اینک سین همان شاین یا عتاب است مورد شک نیست و بعضی هم صفت شاین را برگرفته از واژه شاه میدانند و میگویند که این پرنده

به نسبت شکوه و توانایی و تقدس خود شاه مرغان خوانده شده است . (۴) ،  
 عقاب در تمام فرهنگها در فارسی « آله » نیز نامیده میشود و در بسیاری  
 از گویشهای امروزین ایران نیز چنین است . اله ( اَل یا اَلله ) که گونه  
 اله نیز آمده است ، به زبان ترکی قزاقش نامیده میشود . ( ۵ )  
 برای این پرند ه همچنان واژه گان زیبای فارسی در می باز ،  
 باز سفید و شاه باز هم مستعمل اند .

## عقاب و انواع آن

درفز هنگام چینی میخوانیم که عقاب پرنده بی است از جوارح و چنگالداران باشهرپای نیرومند و چشمان تیزبین . این پرنده از راسته شکاریان و از دسته شکاریان روزانه است که جثه نسبتاً بزرگ پنجه و تقاری بسیار قوی دارد . عقاب بسیار جسور و با شهامت و پرجرات است و نسبت به دیگر پرنده گان شکاری قدرت و شجاعتی ویژه دارد . آهو ، روباه ، خرگوش و گاهی گورخر را نیز شکار میکند . بطوری که بعضی از خلبانان گزارش داده اند ، عقاب حتی به هواپیما های کوچک حمله میکند و گاهی نیز خطراتی را به بار می آورد . از همین رو آنرا «سلطان پرنده گان» نیز نامیده اند .

عقاب ، پرواز را میتواند ساعتها با تمامای دامه دهد و مسافت طولانی را به سهولت پیماید و تا ارتفاع بسیار زیاد اوج

بگیرد. منقار آن بسیار قوی و برنده است و دارای پنجه‌های نیرومند  
 و ناخن‌های بسیار تیز و خمیده است. عضلات پنجه و پای وی به اندازه  
 بی‌نیرو است که می‌تواند جانوران قوی جثه‌ی چینی چون روباه، بچه  
 گوزن و بزه‌های نسبتاً بزرگ را به سادگی و آسانی از زمین بر بارید  
 در گرسنگی پر طاقت است و چندین روز می‌تواند آن را تحمل  
 گردد. قدرت دید این پرنده نیز زیاد است و از مسافت دور،  
 کوچکترین حرکت را می‌تواند زیر نظر داشته باشد.  
 عقاب دارای غروری ویژه است و برای این که به شکار خود  
 همواره تسلط داشته باشد همیشه در ارتفاعات زیاد پرواز میکند.  
 در ساحه پرواز او پرنده‌گان شکاری دیگر، قدرت پریدن و تعقیب  
 شکار از دست میدهند و به مجرد دیدن عقاب، شکار خود را رها  
 کرده میگریزند. (۶)

این پرندۀ هوشیار و چالاک در همه جا پیدا میشود، به ویژه در  
سرزمینهای همیشه زار و کوهستانی . (۷)

عقاب انواع گوناگون دارد که از نگاه رنگ ، بزرگی و کوچکی  
و شجاعت با هم متفاوت اند . انواع مختلف عقاب در کوهها ، صحراها ،  
جنگلها و اطراف شهرها مسکن میکنند و رنگ آنها سیاه ، سیامایل  
به سرخی ، سفالوینی ، سفید و بوراست . (۸)

درباره بهترین نوع این پرندۀ گفته اند که باید رنگ سرخ ،  
جبهه عظیم ، چشمان درشت و تیزبین ، گردن بلند ، موی پریشانی  
افشاده ، منقار درست ، سینه قراخ ، رانهای فریب ، گوش و  
پاهای کوتاه ، پنجه باز ، بالهای بلند و دم کوتاه داشته باشد و  
بعضی گویند که سیاه رنگ آن بهتر است . (۹)

از انواع عقاب انجیصا اند : (۱۰)

عقاب شاهی که از عقابهای دیگر قویتر، شجاعتر، چابکتر  
 و بلند پروازتر است و در قتل مرتفع گو بهای آلب و پیرینه، بومی  
 است .

عقاب پیگارک (۱۱۱) که در سواحل دریای آمریکا و از همین  
 رو عقاب دریایی نیز نامیده میشود .

عقاب هیلیا اتوس لوکو سفالوس (۱۱۲) که بنام عقاب  
 امریکایی نیز شهرت دارد .







## عقاب در اسطوره با و باورهای کهن

عقاب را در افسانه‌های آبی اسطوره‌های طلک‌گوناگون جهان پرواز  
 گاه است. تیره‌ی از سرخپوستان امریکا بر این باور اند که «قدرتی که  
 سر نوشت موجودات زنده را رقم می‌زند عقاب نامیده، میشود» (۱۳)،  
 در یونان باستان، عقاب نشانه زو پتر بود و در میان،  
 عقاب را نماینده نیروی خارق‌العاده، میدانستند. و شایان روم  
 و سلاطین عرب، آیین پرواز دادن عقابان را در هنگام حرکت موبک بر فراز  
 سرخوش علامت بزرگی و عظمت خود می‌پنداشتند. (۱۴) به ویژه  
 از دیرباز با نیشنگاه این پرنده بر چکاد اساطیر آریایی‌آشنایی داریم،  
 حتی در سخنان زردشت سپنتمان و خسرو آریایی که دارای پیشینی  
 دو روز دراز است و در سروده‌های دیگر ایرانی هزاران سال پیش از آن  
 نیز درباره این پرنده سخن بسیار رفته است.

در «رشن شیت» آمده است که سمرخ بالای درختی بنام «در-  
 حت هوایی» یا ویسپوش» (که تخم و دانه همه گیاهان روی زمین از  
 شاخه های این درخت فرو میریزد و «تشر» فرشته باران، آنها را  
 بر میگردد و همراه آب به کشت زار می رساند) که واقع در میان دریای  
 «فراخ کرت» است می باشد. دریای «فراخ کرت» نام پہلوی  
 دریایی است که در اوستا *vouru kasa* یعنی فراخ کرانه نامیده شده است.  
 با تعبیراتی که در اوستا آمده است این دریا بر پامی «چکا دهر»  
 (البرزکوه) دامن گسترانیده است. (۱۵)

در بهرام شیت بند ۲۴-۳۸ آمده است :

کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر را بخود داشته  
 باشد هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر  
 او را همواره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فر بر خوردار سازد.

آری پناه بخش آن پر «مرغان مرغ» در هنگام برابر شدن با هم آوردن  
خونخوار و ستمگار. دارندگان آن پر کمرگزند یابند.

همه بر سندان کسی که تعویذ پر مرغ وارغن با اوست . (۱۱۶)  
در میوک خرد (پارزند) (ترجمه دست فصل ۶۲ بند ۳۲ - ۴۰)

آمده است :

«آشیان سین مورد (سیرغ) بردخت «هر دسپ تنگک»  
است که آن را «حدیش» (ضدگزند) میخوانند و هرگاه سین مورد  
از آن برخیزد هزار شاخه از آن برآید و چون بر آن نشیند هزار شاخه  
از آن بشکند و تخمهایش پراکنده گردد . (۱۱۷)

در شاهنامه فردوسی - این بزرگترین اثر حماسی جهان می  
بینیم که سیرغ در هیأت عقاب بر قلعه البرز آشیان دارد و هموست  
که زال زر را میپرورد و در مصائب و دشواریها به یاری جهان پهلوان

رستم ز ابل می شتابد . ( ۱۸ )

در داستانهای تازه تر دو عقاب سفید رامی بینیم که در دامنه های کوه « اوش داشمار » ( ۱۹ ) و یا البرز در ۳۰ کیلومتری جنوب بلخ فرود آمده و با حی زین راکه در چنگال دارند بر سر کعبه دو یا به تعبیر اوستا کادی کوتا میگذارند و بدینگونه سر نوشت آغاز فرمان رسانی دو دمان کادی اوستا و کیانی داستانها را پس از سلاله پاراداتا یا پیشدادیان در آریانا می بزرگ رقم میزنند . ( ۲۰ )

جایگاه عقاب در باورهای نخستین آریاییها تا اندازه یی بلند بوده است که حتی برترین مفهوم مینوی شان یعنی فرود هر به شکل عقاب تجسم یافته است .

کلمه پهلوی فروهر در اوستا « فروشی » میباشد که ترکیبی است از دو پارچه « فر » به معنی فرا ، پیش ، به سوی و « وش » به معنی

خواهش و آرزو. پس میتوان از آن به معنی فراخواست و فرا آرزو دیا  
فراخواستن و فرا آرزو کردن تعبیر کرد.

در اصل، نشاواره آریا سیاه همین عقاب بلند پرواز بود.  
اما پس از ظهور زردتخت و خشور با پیروی از نمایشنامه «بهرام شیت»  
(۶۱)، برای نمایاندن آدم برترنش و برخوردار از فروهر دیا میره و راز  
فروغ ایزدی در آن تغییراتی دادند و آن را به پیکره «آدم عقاب نما»  
یا «آدم بالدار» مبدل کردند و تمامی اندیشه های مربوط را بصورت  
یک نگاره درآوردند (۶۲)

دانشمند و رجاوند ایرانی جناب داود امیری در مقالات خویش  
زیر عنوان «شایان در فرهنگ باستانی ایران» که در یکی از شماره های  
مجله فرهنگلی «گلپرخ» به نشر رسیده است، در نگاره فروهر یا  
آدم عقاب نما، بخشهای زیرین را بر شمرده و شرح داده است که

فشرده آن را نقل میکنیم : (۲۳)

۱- دم عقاب ، به سه رویت پریشان داده شده که روی هم را پوشانید  
اندو به مفهوم سه خصلت بدیعنی اندیشه زشت ( دشمنی ) ، گفتار زشت  
( دروغت ) ، کردار زشت ( دروغت ) میباشد . یعنی انسان  
باید آنها را به زیر گذارد و رو ببالا برود تا بحال برسد .

۲- دو آویز طرفین دم ، همان دو پای عقاب است که به دایره میان  
دو بال متصل بوده و نمودار دو نیروی مادی و معنوی یا دو جهان تن و  
روان است که آدمی برای رسیدن به آمان نیازمند است .

۳- دو بال فراخ ، به مفهوم بلند پروازی ، بلند نش و پایه بلند  
انسانی است که فقط با بال اندیشه میسر است و سه بخش بال ، همان  
سه دستور زشت و خست یعنی اندیشه نیک ( همت ) ، گفتار -  
نیک ( بهوش ) ، کردار نیک ( هوش ) میباشد و با انجام



دادن کامل این سه پند است که انسان <sup>بیتواند</sup> بزود به کمال بگذارد و در طریق راستی میرکند .

۴- دایره بین دو بال نشانه چرخ است . چرخش چرخ و یا چرخ و گردون عبارت از روزگار است که آدمیان در آن در حال تلاش و کوشش میباشند و همه گان بسوی هدنی در حرکت اند و بطور کسبت ناپذیر به دو نیرو مادی و معنوی گره خورده اند .

۵- مردی که از دایره بالا رفته ، چهره آریایی داشته و لباس سرخ رایج مغان و فرمانروایان را بر تن کرده است نشانه اهمیت دین زردشت و فروهر در آن روزگار میباشد . به تعبیری مرد از چرخ گردون فارغ گردیده و حامل پیام و مادی انسانها است . یعنی کسی که دارای فروغ فروهر است و راسته است .

۶- خنجره نی که در دست چپ آدم عقاب نما است نماد پیمان با خداست

زیرا حلقه را برای اتحاد و پیمان بستن و دوستی و یگانگی به کار می‌برند و  
تا امروز نیز این مفهوم را حفظ کرده است .

۷- حالت دست راست که بسوی جلو دراز شده است نما و فرمان  
"به پیش !" است و این فرمان بدان معنی است که مردم با بالهای  
راستی و درستی و اجرای سه‌پند بزرگ زردشت و بر خور داری از  
زنده‌گی همراه با آسایش و آرامش و به دور از هرگونه زشتی و پلشتی همراه  
با اتحاد و یکپارچگی در زنده‌گی به پیش بروند . برواتی برود دست  
مرد حالت نیایش به درگاه یزدان پاک را دارد که انسان سر به پیش  
خداوند نهند نه به کسی دیگر . چنانچه قبلاً ذکر شد مفهوم فرد هر هم بسوی  
پیش روانه شدن و به پایه بلند سرسرازی رسیدن است .



نگاره فرود



## نقشها و پیکره های عقاب در آثار باستانی

آریانای بزرگ و خراسان کبیر سرزمینی است کوهستانی . در تاریخ باستان ، این کشور را به نام سرزمین « بلند تراز پرواز عقاب » یاد کرده اند . کوههای سر بلند و پر غرور آن واقعاً « آشیان عقاب » اند . ( ۲۴ )

این پرندۀ بلند پرواز بر اندیشه های بلند آریاییان در طول تاریخ مائثری ژرف گذارده و خیالات ظریف آنها را همواره به ساختن پیکره ها ، محصر یا نشانهای بیاری واداشته است . برخی از این نگاره ها را که در گوشه و کنار جهان در اثر کاوشهای باستان شناسان بدست آمده اند یاد آور میشویم : ( ۲۵ )

۱- نگاره های عقاب بر روی سفالینه های پیش از تاریخ که در شوش دیده شده اند و قدمت آنها را ( ۳۵۰۰ ) سال پیش از میلاد و وابسته

به روزگاری که عقاب را میپرستیده اند میدانند .

۲- کاسه پی رزین مربوط به ( ۳۰۰۰ ) سال پیش که در سال ۱۳۳۷  
 ه . خ . در تپه حسنلو واقع در آذربایجان ایران کشف شده است .  
 بر سطح بیرونی این کاسه در میان سایر نقشها تصویر عقابی با بالهای گشاده  
 به چشم میخورد که روی بال آن زنی آویخته است ، آنچه آن که گویی  
 عقاب ، زن را نجات داده باشد .

۳- پیکره عقابی از مفرغ که بالها را گشوده در روی دو پای استاده  
 است . ( ۲۶ )

۴- پیکره زن بالدار از مفرغ که به جای دست بال دارد و بال خود  
 را تا نزدیکی سر خود باز کرده و سینه هایش را پیش کشیده و بر سکویی  
 ایستاده است . ( ۲۷ )

۵- یک تخته از لاجورد به ضخامت یک سانتی متر و به اندازه -

۱۲/۵ × ۱۲/۵ سانتی متر که روی آن پیکره عقاب با بالهای باز و پاهای بازکننده شده است. این اثر در سال ۱۳۲۷ هـ. خ. در هنگام کاوش در ستون تخت جمشید کشف شده است، خود پیکره عقاب بسیار کیر است. عقابی که بالهایش را تا حد آخر گشوده و خیره به سمت چپ می نگرد و کوه بی روی سر آنت و بالهایش در طول، به سه ردیف روی هم تقسیم شده است. دو گوی در دوسوی در چنگال عقاب دیده میشوند که به سختی آنها را گرفته است. دم عقاب هم تحت گشوده را دارد و آن نیز به سه ردیف که روی هم را پوشانیده اند نشان داده شده است.

۶- سنجاقهای موزی مربوط به ۱۰۰۰-۶۵۰ سال قبل از میلاد با  
 علایمی از بال باز این پرنده.

۷- نقش آدم «عقاب نما» یعنی فرد هرزروشتیان که در حجاز ریه‌ها

تحت جمشید دیده میشود و نگاره های دیگر فروهر از جمله فروهر طستون و محصر  
عقاب نما و محصر در پوشش که در زمینه آن پیکره نسو و مهر نقش بسته است.

۸- سنجاق و سینه بند مصری با نگاره عقاب با بال باز مربوط به ۱۳۰۰  
سال پیش از میلاد در زمان رامسس دوم که نشانه تأثیر پذیری مصریان  
از باورهای کهن آریایی اند. (۲۸)

۹- نقش اسفنکس (ابو الهول)، فروهر از آجر لعابدار مربوط به قرن-

۵ پیش از میلاد در دوران هخامنشی که در شوش کشف شده است. (۲۹)

۱۰- اکر سکه های دوران ساسانیان دارای نشانی انداز دو

بال گشوده عقاب در بالای سر شخصی که روی سکه منقوش است. سکه

های خسرو دوم، قباد دوم، اردشیر سوم، ملکه پوران، بهر بنخس

و یزدگرد سوم از آن جمله اند.

۱۱- کاشی ستاره‌ی شکل طلایی (۳۰)، و کاشی ستاره‌ی شکل فیروزه‌ی



۳۱۱) که هر دو لغایی بوده و مربوط به قرن ۶ هجرت . اندو در گران کشف شد  
اند . در هر دو می آنها نقش عقیقی با چند پارچه ابر دیده میشود .

## عقاب و درفش با

عقاب چنان انگاره قدرت و عظمت و برتری و پیروزی از زبان  
سپیده دم تاریخ تا امروز مورد توجه انسانها قرار داشته و مثل مختلف  
جهان از آن تشاواره با و پیکره مانی زیاد ساخته اند. از آن جمله کار  
برد تشاواره عقاب در درفشها ریشه در درفشهای باستانی ترین روزگار  
دوایده است.

به ویژه چون آریانیای کبیر سرزمینی کوهستانی و طبعاً مامن و مادامی  
عقابان بلند پرواز بوده است این رواز دورترین زمانه با درفش  
دولتهای آن با پیکره عقاب آذین مییافت. به تائید کز نفون تاریخ  
نویس یونانی در «کوروش نامه» درفش شاهنشاهی هخامنشی عقابی بود  
باباهای گشاده از زر که در لشکر کشیها آن را در پیشاپیش اردو میبردند (۳۲۱)  
از جمله درفشهای آریانیای کهن «درفش عقاب» و «درفش کاویانی»

اند که هر دو نمودار فرو فروغ ایزدی و یاد آور در فقههای دیگر ایران با-

ستان میباشند . (۳۳)

به گفته حکیم ابوالقاسم فردوسی :

دش عقاب است با تیر خنک که زوین کشد در قفار و ز جَبک  
 در بالای دش کاویانی که یاد آورده هزار سال پیش است و از روزگار  
 کهن نشانه پیروزی و سرفرازی شمرده میشد نگاره عقاب بر چشم میخورد .  
 گذاشتن نگاره عقاب در بالای دش کاویانی نشانه پایه بلند عقاب است  
 که با آدم بلند منسبستکی دارد (۳۴) چون کاویان از کلمه اوستایی «کوی»  
 (۳۵) به معنی شاه است که در متون پهلوی مبدل به «کی» (۳۶) شده  
 است لهذا معنی اصلی دش کاویان دش شانان میشود . این دش  
 را پیشاپیش سپاه می بردند . و جز فرمانده کل سپاه کس را شایسته  
 نگهداری آن نمیدانستند . گذاشتن پیکره عقاب شهر گشوده بر بالای

این درفش بعداً رواج یافته است .

در حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد ، پس از سپری شدن دوره هخامنشی ، نشان عقاب مورد پذیرش اسکندر مقدونی شد که آنرا بر روی سکه ها کند و جانشینان او نیز آن نشان را به سکه ها گسترش دادند تا این که عقاب - نشان اقدار آریانا آهسته آهسته در اروپا رایج گردید و پس از ۳۰۰ سال پایداری در مصر ( مرکز جانشینان اسکندر ) با کتا دیوس به روم و از آن جا به سایر کشورها چون روم ، المان ، اتریش ، لهستان و غیره راه یافته نقش درفشهای آن سر زمینها گردید . ( ۳۷ )

رومیان باستان سکه عقاب را به عنوان قدرتی سگت  
 ناپذیر روی چوبه های درفش ملی خود نصب میکردند ( ۳۸ ) و همچنان آسویان  
 ( ۳۹ ) که پیشینه نشان به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد میرسد نگاره این

پرنده بلبل آشیان را گاهی بدون سمرقند کار برده اند . (۴۰)

که راست قدرت آن کین حصار گردان را

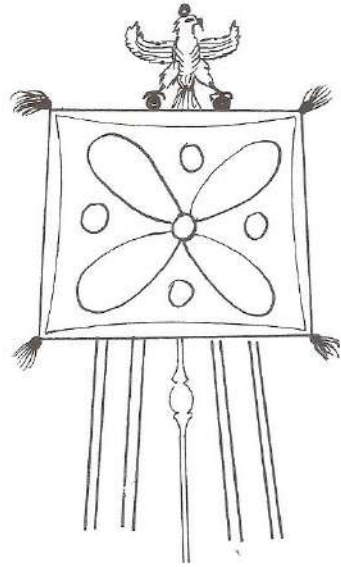
بجای خویش بدارد چو قلعه الموت

عبدالقادر نایینی ؎

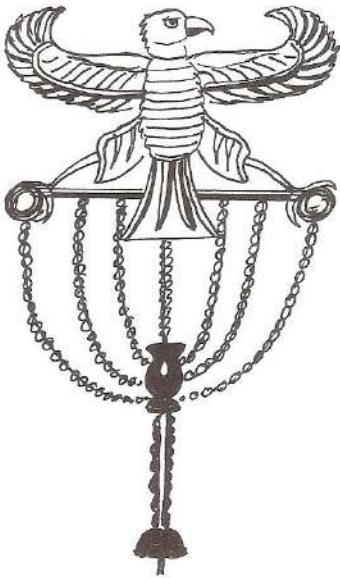
### اسماعیلیان و آشیان عتاب

عتاب در فرهنگ اسلامی ما هم جایگاه بلند دارد. بر پایه عروقتی مشهور که آنرا خداوندگار بلخ مولانا جلال الدین محمد در مثنوی معنوی به نظم در آورده است عتاب پرنده بی است نیکخواه بر پیامبر اسلام - حضرت محمد (ص) - باری هنگامی که آن حضرت (ص) میخواست پا پوش خود را به پا دکشد، عتابی پا پوش را می رباید و بر مو آورده نگون میکند و از درون آن ماری سیاه می افتد. عتاب پا پوش را دوباره می آورد و مورد نوازش پیامبر گرامی قرار میگیرد. (۴۱)

به خصوص نام عتاب، در ذهن هر فرهنگ مآدعی گریزناپذیر است



درفش کاویانی



درفش عجب‌ترین





کیش اسماعیلیه نیز میباشند، زیرا بزرگان این مذهب را از همان سپید  
دم فعالیت شان در سرزمینهای ایران کهن تا امروز، افزون بر همه  
همانندیهایی دیگر، چون جسارت، دلیری و بلند پروازی و...  
با این پرزده فرار و نیاپگاه باشیمنگاه آن پیوندی ژرف بوده است.  
نخستین مرکز رهبری اسماعیلیان ایران در درژی مرتفع به نام  
«الموت» پیریزی شده بود که به آشیان عقاب تعبیرش کرده اند.  
زیرا به گواهی تمام واژه نامه ما «آله» در فارسی به معنی عقاب و «آموت»  
بیشتر به مفهوم آشیان آمده است و الموت قلعه‌ی بر فراز قله‌کو-  
هیسست که تیر بدان نمیرسید و تخمیر آن دشوار بود.  
گویند که یکی از شاهان دیلی عقیابی را برای شکار رها کرده و  
خود، او را دنبال نمود و چون بدین جا رسید، بلند او استواری آن  
پذیرفتنی اش شد و درژی در آن جا بنا نهاد و آن را الموت نامید

که برگردان آن را از کوشش دیلمی «آموزش عقاب» دانسته اند .  
 ذکر یابن محمد قزوینی (متوفی ۶۸۳ هـ . ق . ۱۰) در اثر خود - عجا -  
 یب المخلوقات و غرایب الموجودات و در آثار البلا و نیر الموت را به  
 همان مفهوم پیداشته و در وجه تسمیه آن داستانی شبیه داستان  
 بالا ذکر کرده است .

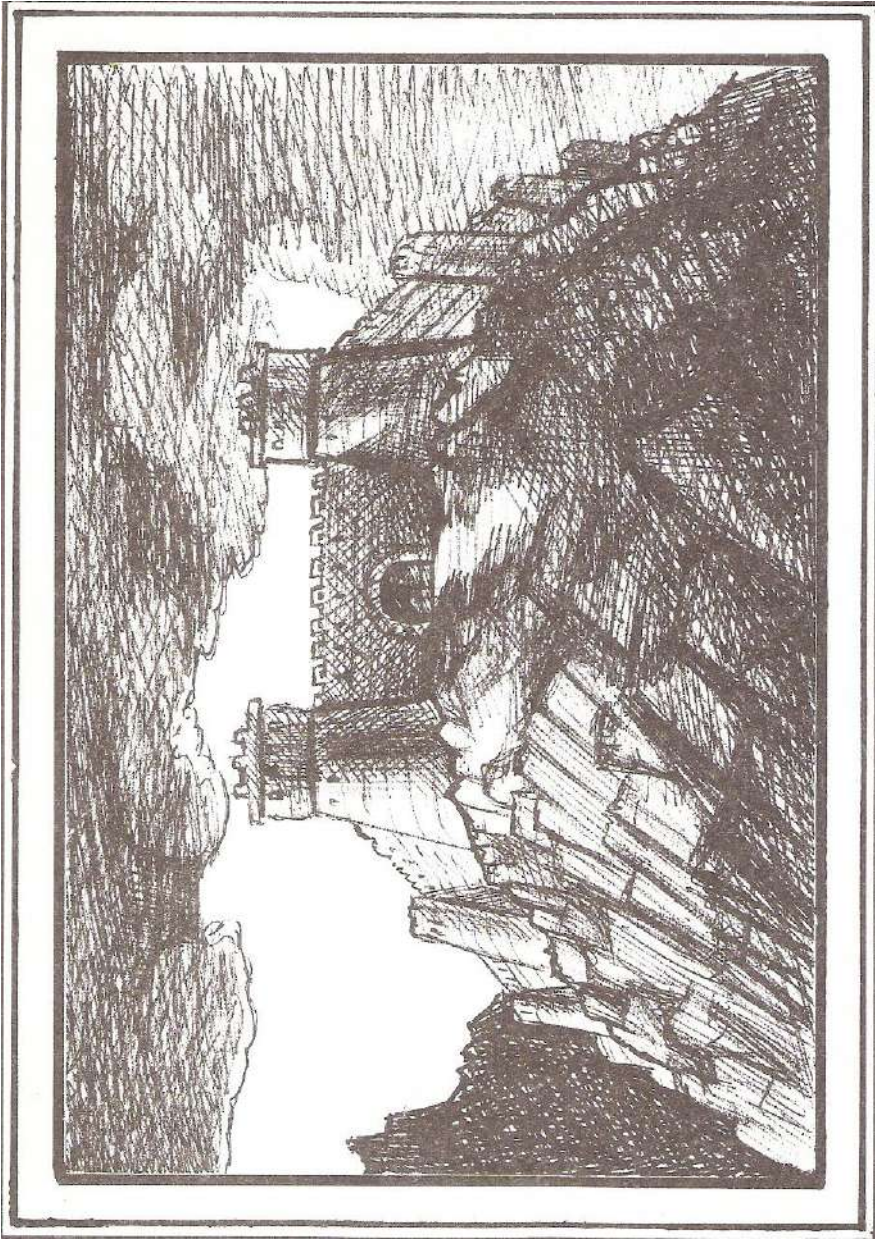
حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و در زینة القلوب میگوید :  
 و آن قلعه را در اول آله اموت گفته اند یعنی آشیان عقاب که بچه  
 گان را بر و آموزش کردی و به مرور الموت شد . (۴۲)  
 این قلعه مشهور که در وسط قزوین و گیلان واقع است ، در  
 عصر فرمانروایی سلجوقیان از سال ۴۸۲ هـ . ق . پایگاه مهم اعتقادی ،  
 سیاسی و نظامی مبارز نستوه و داعی بزرگ اسماعیلیان - حن -  
 بن صباح حمیری قرار گرفت (۴۳) ، و جالب این که تاریخ فتح آن نیز

به حساب حروف ، « الموت » است .

این قلعه برای مدت ۱۷۱ سال مقر شهری اسماعیلیان  
ایران بود . از همین رو حسن صباح را « عقاب الموت » و اسماعیلیه  
و پیروان حسن صباح را « الموتیان » یعنی عقاب آشیان نیز  
نامیده اند . ( ۴۴ )

شایان یاد آوری است که کانون مبارزات مهتورانه و جسورانه  
و مرکز فعالیت‌های روشنگرانه داعی دیگر اسماعیلیه - حجت خراسان  
حکیم ناصر خضر و بلخی نیز به نوعی با آشیان عقاب مناسبتی داشته است .  
زیرا این قرارگاه در دل کوهستان شامخ بدخشان و در دره زیبای میکان  
یعنی در شیمنگاه و پروازگاه عقابان موقعیت داشته است و  
حتی امروز نیز کوهسار عقاب آشیان دره سرسبز « کیان » در بغلان  
و مناطق صعب العبور و کوهستانی شغنان و بخش‌های دیگری از بدخشان

باشگاه «الموتیان» اند و عقاب دواژہ و نگارہ و پیکرہ آن برای مس  
اسماعیلی بی یاد آور «عقاب الموت» و «سمرغ قاف میگان» میباشد.



نمایی از قلعه الموت



## عقاب در فرهنگ معاصر جهان

عقاب نه تنها در فرهنگ معاصر جهان، جایگاه ویژه گذشته خود را حفظ کرده است بلکه نفوذ و گسترش بیشتری نیز یافته است.

به گونه نمونه در سال ۱۸۷۲ میلادی طی قانونی در ولین کنگره ایالات متحده آمریکا عقاب به عنوان علامت رسمی دولت آمریکا شناخته شد. (۴۵)

و یادچین سال پیش سکه بی طلایی در آمریکا ضرب میشد که عکس عقاب روی آن نمودار بود و به آن «عقاب» (۴۶) گفته میشد و ارزشی برابر به (۱۰) دلار داشت.

و یاد حال حاضر نشان (آرم) پلیس فدرال ایالات متحده آمریکا (۴۷) سازمان اطلاعات آمریکا (۴۸)، سازمان ملل متحد واقع در نیویورک و دیگر کنگره ها و سازمانهای جهان نیز ازین پرده به عنوان

سمبل قدرت و نشانه ویژه استفاده میکنند (۴۹) در سکه های برخی از کشورها تصویرهایی از این پرندۀ خوش نام و خوش اقبال منقوش اند و در دفترهای دولتی کشورهایی، آن را به نشانه سرفرازی و بلندپروازی و نیرومندی و پیروزی چوگان نشان نشانده اند .

همین اکنون بسیاری از ظروف چینی ، شیشۀ بی ، سفالین و زرین و همین از قبیل میوه دانی ، قند دانی ، شیرینی خوری ، آبکش و سیگار دانی و غیره و همچنان سایر اشیاء و لوازم و اثاثیه مورد نیاز و یا تزئینی چون آئینه ، تلفن ، ساعت ، میز و ... به گونه پیکره عقاب ساخته میشوند و پیکره های تزئینی عقاب در حالت های گوناگون نشسته ، ایستاده ، پرواز و بابا له های نیمه گشوده و یا کاملاً گشوده آذین بخش روی میز و برد یوار خانه ها و اتاق های کاری میباشند .  
تصویر های گوناگون عقاب برای تزئین بر روی ظروف و یا



به مثابه نشا نواره بر روی سکه ها و درفشهای ملل مختلف جهان حاکی  
از اهمیت ویژه است که به آن قایل اند.

شیوخ عرب علاقه بی زیاده به عقاب دارند و این پرنده را  
نگاه میدارند و مسابقاتی با آن برگزار میکنند. همچنین عقاب در  
امریکا و به ویژه نزد سمرخپستان ارزشی فراوان دارد. (۵۰) امروزه  
نشان شهر داریها در سراسر جهان و منجمله در کشور ما، تصویر عقابی است که  
کلید دروازه های شهر را در چنگال خویش دارد که نمادی از مصونیت و  
حصانت شهر میباشد، چنانچه تعبیر «به چنگال عقاب بودن چیرنی» به  
مفهوم غیر ممکن بودن دست یافتن به آن شی، در ادبیات فارسی  
دری از گذشته با معمول بوده است.

باشنده گان کشور باستانی ما این سمرزمین «بلند تر از پرده  
عقاب» که کوههای آسمانهای آن آشیان این پرنده جسور و بشکوه

میباشند بهمانگونه که از دور نامی دور داستانی به عقاب انس و الفس داشته  
 و فراخای جادویی اسطوره ها و افسانه های شان را نشیمنگاه و پروازگاه  
 آن قرار داده بودند امروز نیز در همبالی و هم پروازی با آن به سر برده و  
 دوستدار شیفه آن میباشند و به بیگانه گانی آرند که در یکی دو دهه اخیر  
 برای به اسارت کشیدن عقابان هند و کوش در دل دره ها و بر چکا و  
 کوههای کشور ما هجوم می آورند با نفرین و نفرت مینگرند .

در تاریخ معاصر کشور ما ، در سالهای سی سده جاری گروهی از  
 دانشمندان نخبه کشور با توجه به جایگاه ویژه عقاب در فرهنگ باستانی  
 مردم این مرز و بوم ، عقاب را درم انجمن تاریخ و همچنان انجمن دایرة المعارف  
 آریانا که یک انجمن بزرگ علمی در سطح منطقه و یک نهاد رسمی دولت بود قرار دادند  
 و همچنان در سال ۱۳۵۲ بر اساس فیصله کیسیون مسکله از دانشمندان ،  
 فرهنگیان و اهل خبره ، عقاب را که دیرینه گی آن تا آن سوی تاریخ کشور

ما امتداد دارد و در عین حال نمادی از علو همت، بلند نظری و بلند آشنایی  
 و مبین فرهنگ و قدمت تاریخی این سرزمین است به حیث نشان  
 آرام، دولتی انتخاب و تثبیت نمودند. تصویر این پرندۀ هموز هم به  
 مشابه نشان برخی از نهاد های فرهنگی کشور باقی مانده است و سکه های  
 از پول افغانی که بر روی آنها عقاب نقش بسته است هموز هم شهروا-  
 نگر دیده اند.

## عقاب در شعر و ادب فارسی دری

عقاب بر چکا و دمای رشته کوه‌های بلند و استوار ادبیات ما  
همواره آشیان داشته و کجکشان برین و خیال انگیز شعر فارسی دری  
پر دراز گاه همیشه گمی اش بوده است .

عقاب ، شاهین ، شاهباز و باز در شعر و ادبیات ما نشانه علو  
همت ، بلند پروازی ، غرور ، آزادی و آزاده گمی ، پیروزی ، نیرومندی ،  
عظمت ، تیز بینی ، جسارت و با تعبیرهای دیگر آن مانند سیمرخ ، هما ،  
عقبا مفا هم برین و پچپیده عرفانی و فلسفی تشریح گردیده اند .

عقاب در شعر و ادبیات فارسی دری ، افزون بر معانی مستقیم  
و نزدیک ، به تنهایی و یا در ترکیب با دانه گان دیگر معنای همی جدید و  
یا کنایی و مجازی نیز یافته است ، مانند عقاب آسمان که چپند  
ستاره‌ی است به صورت عقاب و آن را سر طائر نیز گویند و در بیت



نشان دولت جمهوری افغانستان  
داز سال ۱۳۵۲ - ۱۳۵۲ هـ. خ.



نشان انجمن دایرة المعارف آریانا



سکه دو افغانی



نشان انجمن تاریخ افغانستان



نشان سکه مطای ۲۰ دالری  
ایالات متحده امریکا ۱۹۳۳



زیرین از خاقانی اشاره بی است به همین معنی صورت فلکی آن .

چون عقاب الجور آرنده جو ر      چون غاب البین آرنده بیسم

عقاب چهار پر که کنایه از تیر است که چهار پر دارد، مثلاً

درین بیت نظامی :

عقاب چار پر یعنی مرا تیر      نهنگی در میان یعنی که شمشیر

عقاب در اصطلاح عرفان بر اساس تعریفات جرجانی مجازاً

به معنی قلم است که عقل اول باشد زیرا عقل اول بالاترین چیز در عالم

قدس و عقاب بالاترین پرنده گان در جو است . همچنان در شعر مجازاً

به معنی اسپ تیز به کار رفته است . مثلاً درین بیتها .

ماهید چون عقاب ترا دید روز جنگ      گفاد دست ما روت از بند رسته شد

(دقیقی)

عقاب تکاور برانگختم      چو آتش بود تیر میرنجتم

(فردوسی)

تورگ دلاور نشیج کند عتاب نبردی برانگخت تند

(اسدی)

سزاوار یاد آوریت که عتاب در شعر و ادبیات سایر زبانها  
جهان نیز با تعبیرها و مفهومی مشابه به کار گرفته شده است .  
در این نوشته کوشش به عمل آمده است تا در آغاز، بهیچانی  
جداگانه از شاعران بزرگ زبان فارسی دری که در آنها نامی از عتاب  
شاین، شاهباز و باز برده شده است گردآوری گردند و بعداً هم  
سروده های مستقل از شاعران قلم و گسردۀ زبان فارسی دری و یا  
برگردانهای از سروده های سخنوران سایر زبانهای جهان که  
در آنها تصاویری از این پرندۀ خوش نام و بلند آوازه ارائه شده  
باشند و یا به گونه ای با آن پیوند داشته باشند پیشکش خواننده  
گان گرامی شوند .



البته شاعری پیدا نخواهد شد که در سروده های خویش دست  
کم باری عقاب و واژه گان مترادف آن را به کار نبرده باشد. این  
رو نمونه های گردآوری شده به هیچ وجه نمایانگر کلیت شاعران و یا  
تمامی اشعارشان در این زمینه، بوده نمیوانند.

# تکبیتها

شہید بلخی :

برکہ و بلا چو چه ، همچون عقاب اندر هوا

بر تریوہ را چون چه ، همچو در صحرا شمال

\* \* \*

ہزار کبک ندارد دل کی شاہین      ہزار بندہ ندارد دل خداوندی (۵۱)

ابوشکور بلخی :

اگر بازی اندر چہنو کھم نگر      وگر باشہ ای سوی بطآن پیر (۵۲)

رود کی سمرقندی :

منم خو کرده بر بوش چنان چون باز برسته  
چنان بانگ آرم از بوش چنان چون شکلی پسته

\* \* \*

اگر این می به ابر اندر به چنگال عتاب استی  
از آن تا ناکسان هرگز نخوردندی صواب استی<sup>(۵۳)</sup>

دقیقی ملنجی :

ناهمید چون عتاب ترا دید روز جنگ

گفتا دست ما روت از بندرسته شد<sup>(۵۴)</sup>

\* \* \*

تو مگو بی به شعر و من بازم از باز کجا سبق بردم گو؟<sup>(۵۵)</sup>

\* \* \*

ای خسر و مبارک ! یارا کجا بود جایی که باز باشد پرتید ماغ را<sup>(۵۶)</sup>

\* \* \*

از آن کردار که مردم را باید ؛ عتاب نیز نباید خشین سار (۵۷)

فردوسی طوسی ؛

دش عتاب است با تیر خنک که زوین کشد در قمار و ز جنگ

\* \* \*

عباب تکاور بر اینک خستم چو آتش بر تیر میرین خستم (۵۸)

\* \* \*

چو شیری که بر باید از جامی گاو و یا شا هبازی به رزم چکا و

\* \* \*

زمرغان همان آن که بد نیک ساز

چو بازو چو شاهین گردن سراز (۵۹)

\* \* \*

همی کردنجیر با یوزو بازه برآمد بر این روزگار دراز

\* \* \*

چنین گفت با کیو چنگی ترا و که تو چون عهابی دمن چون چکا

\* \* \*

نپرید برگرد ایشان عهاب یکی را سر اندر نیامد به خواب

\* \* \*

ملنگ از برسنگ و ماهی در آب هم اندر هوا پروتیران عهاب

\* \* \*

ریشابین و از بازو پیران عهاب ز شیر و ملنگ و نهنگ اندر آب

\* \* \*

سینه شد ز گرد سپه آفتاب ز پیکان پولاد و پر عهاب

\* \* \*

تو گفستی که دریا به موج اندر است      عقاب اجل سوی اوج اندر است

\* \* \*

پس اندر دو ان به قصد باز دراز      ابا باشد و چرخ و شاهین کار

\* \* \*

سگ و یوز در پیش شاهین و با      همی راند بر دشت روز دراز

\* \* \*

نشسته و محبس و میکسار      همان باز و شاهین و یوز و شکار

منوچهری دامغانی :

ای عوض آفتاب روز و شبان تاب تاب

تو به مثل چون عقاب حاسد ملعونت خاد

\* \* \*

بدوان از بر خویش و پیران از کف خویش

بر آه بویچه یوز و بر ته بویچه باز ۶

\* \* \*

گاه ره هوار می چو کبک و گاه جولان چون عقاب  
گاه بر جستن چو باشه گاه برگشتن چو باز

\* \* \*

دُم عقرب تباید از پس کوه چنان چون چشم شاهین از نشین<sup>(۶۱)</sup>  
مسعود سعد سلمان :

زمین شده همه چون چشم کبک در روی تذر و  
هوا شده همه چون دم باز و پر عقاب

\* \* \*

زنوک مرغ تو کندی گرفت چیک هنر بر  
ز سم رخس تو کندی نمود پر عقاب<sup>(۶۲)</sup>

\* \* \*

از شکوه و عدل دامن او تذر و کبک را

باز جره زقه داد و چرخ زیر پر گرفت (۶۳)

\* \* \*

ز عدل تو کبند رنگ ناخسان هر بر

ز امن تو کبند کبک دیده های تعاب (۶۴)

فرخی سیستانی :

همه خواهند که باشند چو او و نبوند

نیت ممکن که بود هرگز چون بازغراب

\* \* \*

باز هم باز بود در چیه که او بسته بود

صولت باری از باز گفتن نتوان (۶۵)



عنصری بلخی :

کوہ جہانی کز ایشان کند رو باشد سپهر  
با پایانی کز ایشان باز پس ماند عقاب

\* \* \*

کف یوز پر مغز آهو بره ، ہمد چنک شاہین دل گو درہ

\* \* \*

گفتم آتش رسد بہ ہمیت او ، گفت گنجشک کی رسد بہ عقاب<sup>(۶۶)</sup>

زینی :

ہمیشہ در فرع از وی سپاہی ہای ملوک

چنان کجا بنوایی عقاب بر خرچال<sup>(۶۷)</sup>

عطار نیشاپوری :

زلفت چو عقاب در عقب بود ، بر بود و کشیدش در عقابین

\* \* \*  
 گرچه شهباز معرفت بودم      ریختم بال و پر چه مطیلبی

\* \* \*  
 هر که او شاهباز این سر نیست      زین طریقت جهنده چون یوز است

\* \* \*  
 نیست هر مرغ، مرغ این نجیب      نیست هر باز باز این پرواز

\* \* \*  
 مگسی بیش نیستی به وجود      بو که در دامت او فند شهباز

\* \* \*  
 بازی اگر نشیند بردوش من نگرم      ورنه کسی نبوده ست البته باز دارم

\* \* \*  
 ای باز چو صید کون کردی      باز آیی به دست شه چو شهباز

باز خورشید را که سلطانیست  
 \* \* \*  
 ذره بی عشق تمیید پر وار (۶۸)  
 عسجدی :

جغد که با باز و با کلنگ بکوشد  
 بشکندش پرومزرگ دولت (۶۹)  
 سوزنی :

مآخواب عدل او اندر هوا پرواز کرد  
 از جهان میمخ و آراواره شد ظلم فتن (۷۰)

ارشمس دین چه آید جز افتخار دین  
 \* \* \*  
 لابد که باز باز پراند ز آشیان (۷۱)

زگرد راه چو عقاب به آشیانه باز  
 \* \* \*  
 به سوی بنده خرامید شاه بنده نوا (۷۲)

به بخا صد کند کف جو ادش دل خلق  
 \* \* \*  
 ز سخا کس به جز او باشه و شایین نکند (۷۳)

\* \* \*  
 نظام دین شہ میرانیان کہ برشاہان  
 (۷۴) نجستہ بال تراست از ہمای از شہباز

سلمان ساوجی :

چشم منست واسطہ چشم زخم من  
 (۷۵) بال عتاب شد سبب آفت عتاب  
 معری :

ای کہ من بازم تو نہ فوزی  
 من چو شاہینم و تو مرغابے

\* \* \*  
 در سوی کبوتر نگر دسخت میندیش  
 (۷۶) شاہین کہ بہ غایت مگرد سوی کبوتر

ابن مین :

باز کر آشیان برون نپرد  
 (۷۷) بر شکاری کجا ظفر یابد ؟

\* \* \*  
 فکنم رغبت دنیا کہ تا عیست قلیل  
 (۷۸) شاہبازان بہ کہ صید نگیرند مگس

فخرالدین اوصدی :

ریخ حسد بک کند حاسد ترا      آری پر عقاب بود آفت عقاب<sup>(۷۹)</sup>

سنایی عرتوی :

باز خواهد دست شاه و شیر جوید شیرا      بوم را دیرانه سازد همچو سگ را پازمین

\* \* \*

باز را دست ملوک از بهت عالیت جانی      جند را بوم خراب از طبع دودن شد<sup>(۸۰)</sup> مستکن

انوری سیوردی :

دست عدلت گرنخواهد آشیان داند نهاد

کبک را در محلب شاهین و منقار عقاب

\* \* \*

من میان هر دو با جانی به غرر آمده

در کف غم چون تذر وی مانده در پای عقاب

\* \* \*

امرا و با عناد کردن طبع      کبک پرور بر آوردش این

\* \* \*

ای به نسبت جهانیان با تو      حمید کبک و حمله شاهین (۸۱)

نظامی کنجومی :

ز پرهای تیره عقاب افکنش      عقابان نبردند پیرانش

\* \* \*

بسی خون گرد کرده در گردش      عقابین جنگ عقاب افکنش

\* \* \*

عقابین پو لاد در چنگ او      عقابان سپه جامه زارنگ او

\* \* \*

کجا گشت شاهین او صید گیر      ز شاهین گردون برآرد نفیر

\* \* \*  
در آمده از مهر آن نوشمار      بدان جوه کبک چون جره باز

\* \* \*  
شکسته دل آمد به میدان فرزند      ولی کبک شکست با جره باز

\* \* \*  
یکی هفت در آن کوه دیابان      ز ستندار عقاب بنیش عقابان

\* \* \*  
کنده جنس با همجنس پرواز      کبوتر با کبوتر باز با باز

\* \* \*  
زهر سوخته بر چون باز پنجر      که زاعی کرد بازش را گردگیر

\* \* \*  
چو طادوس عقابی باز بست      تدوی برب کوتر نشسته

\* \* \*  
 به درّه آفتابی را که گیرد؟ به گنجشکی عفتابی را که گیرد؟

\* \* \*  
 عفتاب چار پر عیسی مرا تیر نهنگی در میان عیسی که شمشیر

\* \* \*  
 هواداری مکن شب را چو خفاش چو باز جره خور، روز رو باش

\* \* \*  
 سوی شاهین بگری باز گشتی که وحشی تر شود شاهین دشتی

\* \* \*  
 چو شاهین باز ماند از پریدن ز گنجشکش لگد باید چشیدن

\* \* \*  
 فرو آمد یکی شاهین به شبگیر تند و نازنین را کرد نخچیر



\* \* \*  
 در چمن باغ چو گلبن شکفت      بیل باباز در آمد به گفت

\* \* \*  
 عتابی تیر خود کرده پر خویش      سیه ماری نکلنده مهره در پیش

\* \* \*  
 روان شد هر همی چون آفتابی      پدید آمد ز هر کنجی عتابی ؛

\* \* \*  
 عتابان در آیند ز اوج بلند      نمازیک موسی از گو سفند

\* \* \*  
 ز نیم عتابان پولاد چنگ      نگر و کسی گرد آن خاره سنگ

\* \* \*  
 به صید حواصل در آمد عتاب      به مهمانی ماه رفت آفتاب (۸۲)

## خاقانی شروانی :

دین نادرک ضمیر مرا پر جبرئیل کرده است بی نیاز ز پر عقاب شان

وی که ز انصاف تو صورت منقار میکند \*  
\* صورت مراض گشت بر پر و بال عقاب

کار جهان و بال جهان آن که بزهد \*  
\* پر عقاب آفت جان عقاب شد

ز رسم در خیال تو چه عجب \*  
\* که مکس در عقاب می نرسد

شهباز سخن به دولت تو \*  
\* منقار برید نو پیران را

شهبازم از چه بسته زبانم به گامید \*  
\* کرد از هزار بیل گو یا بر آدم

\* \* \*

کعبه را باشد کبوتر در حرم      در حرم شهباز بیضا دیده ام

\* \* \*

کان باز که قله عرش است جائی      در دودهنک خاک خطا باشد آشنای

\* \* \*

نوک منقار کبک را عدش      کار ناخن پر عقاب کند

\* \* \*

صبح دلش تا دمید عالم جانی نخست      جیفه نخوید بجهای نشپه نگیرد عقاب<sup>(۸۲)</sup>

\* \* \*

کاکل افشانی و فراختن بال و دمش      بر سر کوه عقابی ست که دارد پروا<sup>(۸۴)</sup>

\* \* \*

بایسینه من چه کینه گردون را      بایسپه عقاب را چه ناورد است<sup>(۸۵)</sup>

\* \* \*  
 به دست عدل تو باشه پر عتاب بید  
 کبوتران را مقراض نوک مقرار است (۸۷)

\* \* \*  
 شبروی کرده کلنگ آسا به روز  
 همچو شاهین کا مران خواهد نمود (۸۷)

\* \* \*  
 اگر شهباز بگریزد چو سیمرخ  
 ز روی رشک معذورا است از پیرا (۸۸)

\* \* \*  
 فرخ آن شهباز کز پی صید  
 ساعدش مقام او زیبد

\* \* \*  
 شهبازم هو اگر فت بلی  
 کز کین بلاگر سحیت ام (۸۹)  
 یا تقی :

چه اندیشه داروز باشه عتاب  
 سها چسیت نزد بلند آفتاب (۹۰)

قطران تبریزی :  
 بوستان را کرد باد از برگ چون پشت پلنگ  
 آسمان را ابر همچون سینه شاهین کند (۹۱)

ناصر خسرو بلخی :  
 سپس دین درون شوای خرگوش  
 که به پرواز بر شده است عفتاب

\* \* \*  
 جز شکار مردم ای بسیار پور نیست چیری کار این پران عفتاب

\* \* \*  
 تو بر بالای علم آنکه رسی باز که بر شاهین همت بشکنی پر

\* \* \*  
 خرد است آن که ترا بنده شدستند بدو

به زمین شیر و پلنگ و به هوا پاشه و بازه،

\* \* \*

مرغ درویش بگیناه بگیر که بگیرد ترا عقاب عقاب

\* \* \*

چند به سوزن بشکستی تبر! چند به گنجشک گرفتی عقاب!

\* \* \*

تو بدین تیره از آن صاف بدان خرسندی  
که به دست است گنجشک و بر ابر است عقاب

\* \* \*

جهان بازگیری داند مکن با این جهان بازی  
که درمانی به دام او اگر چه تیر پر بازی (۹۲)

\* \* \*

اکنون تذر و با من کی سازد  
 کز عارضین نبشته چو شاہینم (۹۳)  
 سعدی :

عبان تیر چنگال اندو باران آہینن پنجہ  
 ترا باری چنن بہتر کہ با عصفور بنشین

\* \* \*

ز آہین چنگال شاہین غمت  
 رخنہ رخنہ مت اندرون من چودا

\* \* \*

خود را بر چنگل شاہین عشق تو  
 عنقای صبر من پر و بالی نیافتہ

\* \* \*

بسی نماند کہ در عہد رای و رایت او  
 بہ یک مقام نشینت نہ صعوہ و شاہین

\* \* \*

سعدی تو مرغ زیر کی خوبت بدام آورده ام

مشکل بدست آورد کسی مانند تو شهباز را

\* \* \*

بیهات که چون تو شاهبازی تشریف دبد به آستانم

\* \* \*

کسی چون بدست آورد جرّه بان فرو برده چون موش دندان آرز؟

\* \* \*

به قید اندرم جرّه بازی که بود دمام سر رشته خواهد بود

\* \* \*

بیابان نوردی چو کشتی بر آب که بالای میرش نپرد عتاب

\* \* \*

هلاک خویشتن میخو اهد آن مور که خواهد نخبه کردن با عتابی

\* \* \*



دل من نه مرد آنست که باغش برآید      گلسی کجا تواند که بیفکند عقیابی

\* \* \*

ز نیکبختی سعادت پای بندغت      ز بهی کبوتر مقبل که صید شاهینی

\* \* \*

به دست عشق چه شیرسیه، چه مورچه پی

به دام هجر چه باز سفید و چه گلسی

\* \* \*

کجا به صید ملخ همت فرد آید      بدین صفت که تو باز بلند پروازی

\* \* \*

بکش تا عیب گیرانم نکویند      نمی آید ملخ در چشم شاهین

\* \* \*

هر که گوید کلاغ چون باز است      نشوندش که دیده با باز است

\* \* \*

که شهباز من صید دام تو شد      مرا بود دولت به نام تو شد<sup>(۹۴)</sup>  
حافظ شیرازی :

نه بر کو نقش نظمی زد کلامش      دلپذیر افتد

تذرو طرفه من گیرم که چالاکت      شاهینم

\* \* \*

به تاج بدیدم از ره مبر که باز      سفید      چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

\* \* \*

شهباز دست پادشاه ام اینچنین      گشت      که یاور برده اند هوای نشینم

\* \* \*

مرغ سان از نفس خاک هوایی      گشتم      بهوایی که مگر صید کند شهبانم

\* \* \*

که ای بلند نظر شاهباز صد ره نشین    نشین تو نه این کنج محنت آباد است

\* \* \*

چه شکر باست دین شهر که قانع شده اند  
شاهبازان طریقت به مقام مگسی

\* \* \*

مرغ دل باز هوادار کمان ابرویست    ای کبوتر نگران باش که شایین آمد<sup>(۹۵)</sup>

\* \* \*

شهرزاد و زغن زیبای صید و قید نیست  
این تطاول در حق شهباز و شایین کرده اند<sup>(۹۶)</sup>

خواجو :

کار خرد ضربت این ساز نیست    صید ملخ شیوه شهباز نیست<sup>(۹۷)</sup>

\* \* \*

مولانا جلال الدین محمد بلخی :  
 بر من گذشت عشق و من اندر عقب شدم  
 واکشت و لقمه کرد و مرا خورد چون عقاب

\* \* \*

گر چه چون تار می ز زخمش زخمه دیگر بز  
 باز گرد ای مرغ گر چه خسته می از چنگ با

\* \* \*

میخ را چون ندیدی فسون او بشنو  
 بر چو باز سفیدی بسوی طلبک با

\* \* \*

ز نسیمش شود آن جغد به از بار سفید  
 بهتر از شیر شود از دم او ماده زغن (۹۸)

\* \* \*

دم بدم پایسته دام نویم      هر کی گریز و سیمرغی شویم

\* \* \*

وصف باران را شنیده در زمان      گفته من عنقای و قتم بی گمان<sup>(۱۹)</sup>  
عثمان مختاری :

در آن زمان که بجزد و چو کبک دشمن تو  
عقاب جزه بر آید ز بیضه عصفور<sup>(۲۰)</sup>

ابوالمعانی بیدل :

باز بروی تو در فصل جنون جوش بهار

سایه گل به سرم نخبه شاهین آمد :

\* \* \*

عشق حیرانم غبارم را کجا خواهد شکست

یک قلم پروازم و در چنگل بازم هنوز

در شکنج عزت آخر تو تیا شد پیکرم    بال و پر در هم نهادم چنگل شهباز بود

\* \* \*

بسکه مار عاقبت آینه دار آفت آ    آشیان هم خرفشار چنجه شاهین نشد

\* \* \*

کم همنان به حاصل دنیا می محضر    در صید نشسته زحمت شهباز میدهند

\* \* \*

بسن چشم است تسخیر حیات اما چه سود

داد کیرانی به حیرت چنگل شاهین من (۱۰۱)

صائب تبریزی :

میدهد شادی بیدر در اعنوطه بچون

خنده کبک در می چنک عقابست مرا

\* \* \*

طالم بمرگ دست نمیدارد ازستم    آخر پر عقاب ، پرتیر میشود

\* \* \*

صدز میگردم از حال و خط خوبان ندانستم  
که مرغ زیرک آخر قیمت شهباز میگردد

\* \* \*

بخال زیر زلف عشق او کرد دست رزقم را  
تذروم دانه را از چنگل شهباز میگردد

\* \* \*

کبکی که نریر در لبش قهقهه شوق    شایستگی چنگل شهباز ندارد

\* \* \*

سرمی بلبند دار که آسیب کم رسد    از آنکه چون عقاب شود آشیان بلبند

\* \* \*

سجود نغمه رنگین باد منقار نوا - سنجی  
 که بال بیغی در چنگل شهباز نجشاید

\* \* \*

تا به دارالامن صلح گل رسیدم کبک مست  
 خواب راحت میزند در چنگل شهباز من (۱۰۲)

عرفی شیرازی :

مرحبا می اوج بخش در حوض افتاده گان  
 کز تو در بازوی عصفور است شهبال عتاب (۱۰۳)

یاق صفهانی :

ز چنگال شهباز نیروش ، چرخ زبون چون کبوتر به چنگ عتاب (۱۰۴)  
 ملاطرا :

چشم شوخت جره شاین است کز بهر شکار



میرند هر دم ز مژگان بال و پر در آفتاب (۱۰۵)

نورالدین طهوری :

از پر حبه باز نازک تو دشمنت را عقاب میخوانم (۱۰۶)

یعنای جنبدتی :

آن بطمی بنه کز او صعوه اگر تر آورد

کام به بال شپه پی پر شکند عقاب را

\* \* \*

دل "یعنا" ربه از چمبر زلف تو اگر

رستن صعوه میسر شود از چنگل باز (۱۰۷)

رفت سیمانی :

گفتم به دل کجاست ترا منزل؟ گفنا اسیر چنگل شاه سیمینم

\* \* \*

سحر که که باز روز به پرواز گشت با زراغ شب سیاه پروبال نخت با

\* \* \*

بر دست شه نشست ز نو شاهباز عشق  
آمد قرین، حقیقت عشق و مجاز عشق

\* \* \*

بر دست شاه شهود شهباز قدس پریم  
در قاف قرب وجود سیم رخ سیم بریم<sup>(۱۰۸)</sup>

فروغی ببطامی :

چنان بر صید مرغ دل فکند آن زلف پر چین را  
که شاهی افکند بر صعوه بیچاره شاهین را

\* \* \*

من کجا و بزم آن شاهنشه، اقلیم حسن

صعوه باشهباز کمی هم آشیانی میکند<sup>(۱۰۹)</sup>

پروین اعصامی :

گرفتار عقاب آرزویی اسیر خجیه باز هوایی ۶

\* \* \*

با چرخ، تو با حیده کمی بر آبی در پشه کجا نیروی عقاب است

\* \* \*

چو کبوتر بچه پرواز مکن فارغ که به پرواز که تست قصاصتاین<sup>(۱۱۰)</sup>

ادیب نیشاپوری :

همان عقاب بلند آشیان تو حیدیم

که دهم راه نیاید بر آشیانه ما ۶

\* \* \*

روی زیبای تو در آن خم کیسوی گویی

شاخ نسرنی در چنگل شهباز بود

\* \* \*

زهد از کند زلف تو دل کی کبوتر رهد از چنگل باز

\* \* \*

دل من در مهر مرگان تو پاید تا چنید کبک تا چنید همی پاید در چنگل باز

\* \* \*

موی من نوز بود تیره از پر خراب  
صوفی عشقری :

مرغ دلم فساد ز پرواز عشقری  
در چنگل خویش سخت گرفته عقاب من

\* \* \*

یار شکاری من هر روز در شکار است

تازی و باد پای و شاهین و باز دارد<sup>(۱۱۲)</sup>

استاد خلیلی :

من کیتم عتاب پر وبال بستنی      سر زیر بال بر سر سنگی نشستی

\* \* \*

قومی چو عتاب پر شکسته      در دام جفای غیر خسته

\* \* \*

برسم که ازین عتاب آزاد      برهم خورد آشیان صیاد

\* \* \*

من همان گویم که چون با چرخ آیم در نبرد  
نهر آن در خبش شایین من کردد شکار

\* \* \*

شکوہی ندارد عتاب چون      که سازد وطن جز به کوہ گران

\* \* \*

همین کوه او مطلع آفتاب  
فرا تر از پروازگاه عقاب (۱۱۳)

## سروده‌ها

حکیم ناصر خسرو بلخی :

گویند عقابی ...

گویند عقابی به در شهری بر خاست      و ز بهر طبع پر به پرواز بسیار است<sup>(۱۱۴)</sup>  
 ناکه ز یکی گوشه ازین سخت کمانی      تیری ز قضای بد بکشد و پرواز است  
 در بال عقاب آمد آن تیر حکر دوز      و ز ابر مرد را بسوی خاک فرود خاست

زمی تیرنگه کرد، پر خویش پرودید

گفتا: ز که نالیم که از ماست که بر ما<sup>(۱۱۵)</sup>

عقاب موزه پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup>

اندین بودنکا وار صلا	مصطفیٰ بشید از سوی علاء
خواست آبی و وضو را تازه کرد	دست در در آشتی از آن آب سرد
هر دو پاشیت و بموزه کرد رای	موزه را بر بود یک موزه ربای
دست سوی موزه برد آن خوش خطبا	موزه را بر بود از دستش عقاب
موزه را اندر هوا برد او چو باد	پس نگون کرد او از داری فتاد
در فتاد از موزه یک مار سیاه	زان عنایت شد عقابش نیکخوا
پس عقاب آن موزه را آورد باز	گفت همین بستان در و سوی نما
از ضرورت کردم این گستاخی	من زادب دارم شکسته شاخی
وامی کو گستاخ پایی مینهد	بی ضرورت کش هوا فتوا دهد



پس رسولش شکر کرد و گفت ما  
 این جفا دیدیم و بد این خود وفا  
 موزه بر بودی و من در هم شدم  
 تو غم برودی و من در غم شدم  
 گر چه هر غیبی خدا ما را نمود  
 دل در آن لحظه بخود مشغول بود  
 گفت دور از تو که غفلت در تو هست  
 دیدم آن غیب را هم عکس تست  
 ما در موزه ببینم در هوا  
 نیست از من عکس تست ای مصطفی  
 عکس نورانی همه روشن بود  
 عکس ظلمانی همه گلخن بود  
 عکس عبدالله همه نوری بود  
 عکس بیگانه همه کوری بود

عکس هر کس را بدان ای جان بین

پهلوی جنسی که خواهی می نشین<sup>(۱۱۶)</sup>

اقبال لاهوری :

### پند عقاب بہ کچھ اش

تو دانی کہ بازارن زیک جو بہرند	دل شیردارند و مست پتراند
نیکو شیوہ و سچتہ تدبیر باش	جسور و غیور و کلان گیر باش
میا میر با کبک و تورنگ و سار	مگر انیکہ داری ہوا می شکار
چہ قومی فرومایہ تر سناک !	کند پاک منقار خود را بہ خاک !
شد آن باشہ پنچیر پنچیر خویش	کہ گیرد ز صید خود آئین و کیش
بساشکرہ افتاد بر روی خاک	شدار صحبت دانہ چیمان ہلاک
نگہدار خود را و خور سندی	دلیر و درشت و تو نمندی
تن نرم و نازک بہ تہو گزار	رگ سخت چون شاخ آہو بیار
نصیب جہان آنچہ از خرمیت	ز سنگینی محنت و پردیست
چہ خوش گفت فرزند خود را عقاب	کہ یک قطرہ خون بہتر از لعل ناب

مجو انجمن مثل آهو و میش ؛ به خلوت گرا چون نیاکان خویش  
 چنین یاد دارم ز بازان پیر نیشمن بشاخ درختی بگیر  
 کنامی بگیریم در باغ و کشت که داریم در کوه و صحرا بهشت  
 ز روی زمین دانه چیدن خطا که پهنای گردون خدا داد است  
 نجیبی که پا بر زمین سوده است ز مرغ سر اسفله تر بوده است  
 پی شاهبازان بساط است سنگ که بر سنگ رفتن کند تیر چنگ  
 تو از زرد چشمان صحراستی به گوهر چو سمرغ والاستی  
 جوانی اعیلی که در روز جنگ برود رمک راز چشم بلنگ  
 به پرواز تو سطوت نوریان بر گهای تو خون کافوریان<sup>(۱۱۷)</sup>  
 ته چرخ کرده کوز پشت بخور آنچه گیری ز نرم و درشت

ز دست کسی طعه خود بگیر

نکو باش و پند نکویان پذیر<sup>(۱۱۸)</sup>

## حقیقت

عقاب دور بین جو بینہ رکفت      نگاہم آنچہ می بیند سر است  
 جو ایش داد آن مرغ حق اندیش      تو می بینی و من دامنم کہ آست  
 صدای ماہی آواز تہ بحر      کہ چیری بہت وہم در پیچ قماست<sup>(۱۱۹)</sup>

## دوستی ما

عقابان را بہای کم نخص عشق      تزدوان را بہ بازان سر دہ عشق  
 نگہدار دول ما خویشتن را      ولیکن از کمینش بر جہد عشق

\* \* \*

فتادی از مقام کبریایی      حضور دون تہادان چہرہ سیایی  
 تو شاہینی ولیکن خویشتن را      نگیری تا بدام خود نیایی

\* \* \*

کبوتر، بچه خود را چه خوش گفت  
 که نتوان زسیت باخوی حریری  
 اگر یا هوزنی از سستی شوق  
 کله را از سر شاهین بگیرد

\* \* \*

پریدن از سر بامی به بامی  
 نخبند حره باران را معامی  
 ز نخچیری که جز نشت پری نیست  
 همان بهتر که میری در کنامی

\* \* \*

قلند حره باز آسمان خفا  
 به بال ادسبک گردد گرانها  
 فضای نیلگون نخچیر گاهش  
 نمیکردد به گرد آشیانها

\* \* \*

قبابی رنده گانی چاک تاکی  
 چو موران آشیان در خاک تاکی  
 به پرداز آو شاهینی بیاموز  
 تلاش دانه در خاشاک تاکی<sup>۱۳</sup>

\* \* \*

ماکسیم گورکی : برگردان از رضا آذرخشی

### شعر عتاب

(۱)

بکوهی پر کشیده سر به افلاک	کهن ماری درون غار نمناک
تن پیمان گره کرده، غنوده،	به دریا دیده زان بالا گشوده.
به اوج آسمان خورشید تابان	شده تفته زگر ما کو همساران
تیره، سر امواج جوشان	به صخره میزدی دریا خردشان.
درون غار تیره آبشاری	خردشان سوی دریا بود جاری
سپیدش موج و کف چو نموی بر آن	توانا و درم چون زده شیران،
دل آن کوه از همیشه به دو نیم	به دریای شدی غران و بی بیم
به ناکه در دل تاریک آن غار	عتابی گشت از بالا نگون سا ر
فرو افتاد زار و ناتوان بود	دلش چاک و زتن خویش روان بود

دم مردن صدای چنگ میزد  
 ز خشم و غیظ سر بر سنگ میزد...  
 بسی ترسید مار و شد فراری  
 ولی بهیوده بودش بقیراری.  
 هویا بد که دیگر زنده گانی  
 سر آمد برد لیر آسمانی...  
 روان شد مار سوی او میگفت  
 چه شد مرگت رسید و پایدت خفت؟  
 بی مگم رسیده - گفت شاین  
 کشید آبی چنین در سفت شاین،  
 گذشته زنده گی آزاد بی بند  
 به خوشبختی نبودم مثل و مانند...  
 چو گردان و دلیران رزم کردم  
 به اوج آسمانها بزم کردم...  
 تو ای بیچاره! هرگز نمی توانی  
 دمی تا آسمان خود را رسانی؟!...  
 - ندانم قصد تو از آسمان چیست  
 بجز یک صفحه خالی در آن چیست؟  
 خریدن نیست مقدورم در آنجا،  
 ولی خوش گرم و نمناکت اینجا -  
 بداد اینسان جواب مرغ رامار  
 تمسخر کرد آن ارمان و افکار  
 بفکر اندر شد و با خود چنین گفت  
 برود پرواز کن در آسمان مفت!

خردین یا پریدن - آفرین صیت ؛ همه دانیم باید مردو شد نصیت ...  
 ولی شایین دل خوین تکان خورد ز جاحیت و بجمرت سر بر آورد ،  
 ز در ز سنگها آبی چکان بود فضا تنگ و هوایش ز هر جان بود ،  
 زخم فریاد زو شایین دلریش ؛ که گر مانده ز عمر من کم و بیش ،  
 چه میشد آه اگر کیبار دیگر بسوی آسمان بگشودمی پر ! ...  
 تن دشمن به بر من می فشردم سرش بر زخم تر من می فشردم  
 که او در خون من خود غرق گردد مرا تاج شرف بر فرق کردد ؛  
 به دریای تفکر شد فرومار که لابد هست سمری اندرین کار  
 ز عشق آسمان نالد بدین سان براه عشق آسان میدهد جان ...  
 به آن آزاده مرغ آنکه چنین گفت و گرانجا نشاید پس ترا خفت ،  
 ز جاحیز و شبو تا مدخل عسار از آنجا سوی پامین شوگونسار ،  
 اگر تاب توان باشد پرت را دمی بر آسمان ساید سرت را .



ز شادی بر خروشید و بشدیش	بسوی دره آن شاپین دلریش
به آزادی پروبالی بسیار است	ز آزادی چه معجزه‌ها که برخواست !..
سپس زان صخره چون سنگی بפיاد	سروجان در ره آزاده گی داد..
تنش را موج شست و در کف آلود	به دریا برود در ژرفا بیا سود.
خروش غم بر آرد موج هر دم	زند بر سنگ سرازرد و از غم
اثر نبودد گر زان کرد آزاد	درین دنیا می بدنبیاد بیداد...

(۲)

از آن جنگاور و آن کار و افکار	بسی حیرت زده شد مار در غار
نگاهی کرد سوی آسمانها	که از سیرش گلستان شد چنبا
که هم نوش آورد پید او هم نش،	گهی در دو گهی شادی دهد پیش
عقاب آخر چه دیده بود آنجا ؛	که مجنونوار بودش میل بالا ؟
در آن پهنای خالی بی در دست	مگر سری و چیرنی تازه بی هست ؟

چو داد او جان به عشق آسمانها  
 هوای آسمان افتد به جانها  
 چه می بینند آنجا یارب ایان؛  
 که آسان میدهند از رهش جان،  
 دمی بالا جهیم این راز دانم،  
 نه من نالا یقیم فی ما تو انم .  
 چنین گفت و وفا نمود عهدش  
 گره خورد و پرید از خاک همدش،  
 دمی همچو نوار سیگون او  
 درخشید و فرو افتاد کیسو،  
 خرنده کی کند پرواز-بیهیات!...  
 مسافت تا زمین چون بود اندک  
 چه مضحک در عکان! بی راز خاک،  
 یقین آنجا بیابانیت سوزان  
 سر اسر خالی و نوری فروزان ..  
 کسانیکه گریزان از زمین اند  
 بناحق گول خورده حق نبستند.  
 من اکنون حق شناسم عقل دارم  
 به حرف دیگران ایمان نیارم،  
 منم چون زاده این خاک محبوب  
 بهمیجا زنده به آرام و محبوب .

\* \* \*

به دریا نور خور چون نقش ارژنگ	بسی راضی ز خود پدید بر سنگ
چنین نقش و نگاری دهر کی دید؟!	گهی قوس قزح بود که اسپید
برای مرغ جنگی بد بجز خوان ،	خروشان موهباغان چو شیران
دل افلاک زین اشعار سوزان ؛	ز جنبشهای دریا کوه لرزان
یگانه معنی این زنده گانی ؛	جنون جان نشانان چسبیت دانی ؛
چرا بجان شدی چون پاره سنگ	چه کردی ای عقاب آهین جنگ
به جنگ دشمنان ای خوش بحالت!	اگر گلگون به خون شد پرو بالت
ز خون گرم تو خیزد شراری ،	ولی آید زمانی ، روز گاری
شود بس مشعل آتش فروزان	ز قطره - قطره آن خون سوزان
درین محنت سمرای تیره چون گور	بسی دل‌های با جرئت از آن نور
رسد شیدای آزادی به آبی	ببفروزد به عشق و الهباب

تو مردی خوب ..... اما جاودانی      به شعر را در مردان زنده مانی  
 بود نامت صلاهی جان فشانی      همواره روحش سپه روانان  
 تو راه و رسم آزادی نمودی      تو گوی فخر از میدان ر بودی  
 جنون جان فشامان میساییم!

..... (۱۲۱)

ژاله :

اندوه عقاب

عقابی به کوه بلندی نشسته  
نگاهش بر آغوش باز افکند .  
دلش آرزو مند پرواز دوری ،

بدان سوی دریا .

سرس خورده بر سنگ و پر پاش بسته .

\* \* \*

عقابی کشد نعره در کوچهساران  
- گناه است گر شور پرواز مرغان ،  
چه سازم ؛ گنجه کار باشد سرشتم  
عقاجم پریدن بود سرنو شتم -

ز اندوه برسنگ کوبد برش را  
به منفار پرخون کند پیکرش را...

\* \* \*

به پهنای دریاچه آفتابی ،  
برقصند مرغابیان شناور ،  
بگردند در دشت گل دسته دسته  
تن آسا و خود سر

به پرواز کوه نبینند آنها ،  
عقابی به کوه بلندی نشسته . (۱۲۲)

عقابهای سخنگو

عقابهای سخنگو ،

عقا بهای غیور !  
 که اوج قله تاریخ آشیان شماست  
 و شعله های هنر  
 فروغ جان شماست  
 به گاه شادی و غم گردهم چو بنشینید  
 ز یکدیگر ، ز نسیم سحر نمیگیرید  
 سراغ مرغ قفس را در آنکه توفان برد ؟  
 کسی که در سفر دور سالیان دراز ،  
 شراب شعر شما را به جام جانش ریخت .  
 ترانه های شما نشست و از بر کرد .  
 حماسه های شما را ز شوق دل بوسید .  
 همیشه با خود گفت

اگر سخن نگشاید در کجای تازه ،

به مهر زمین امید

اگر که شعر نباشد ندای آزادی

سرود صبح سپید

اگر هنرند هد بال در پر به انسانها

به جستجوی افقهای دور رنگارنگ

زهی خموشی سنگ ...

عقابهای سخنگو

عقابهای غیور !

که اوج قلعه تاریخ آشیان شماست

شکوه جان شما ،

شعر جاودان شماست . ( ۱۳۳۰ )



## عقاب دریایی

تو هر طلوع سحر که بیاد من آبی ...  
 نه باد های بیابان نه موج دریانیت  
 به پیروی تو ای عقاب دریایی !  
 برای یافتن مهر نوشت و شوارت  
 چه عاشقانه به هر سوی میکنی پرواز  
 دلت چه شعله آتش ، لب تو پر آواز .

\* \* \*

عقاب نغمه سرا !

تو نیمه شبها

تغصا

در آن جزیره مه پوش  
روی آن صخره

که خم شده است به دریا  
چه میکنی آیا؟

\* \* \*

چو شامگاه شفق میشود طلایی رنگ  
ترانه های تو در ابرهای نارنجی  
بپیچد و بجزو شد چو رعد در گوشم  
و دور از تو  
شوم چو تندر تو فزده، اگر چه خاموشم ...  
من آنچه را که نگفتم  
تو بارانه بگو

حدیث صبح بهاران در آشیانه بگو .  
 دو بال نقره بی ات را برابر ما نشان  
 شکوه باران شو

ببار بر سر و روی هر آن که تشنه لب است  
 و چون سپیده بمان  
 نوید نور بیاورد به هر کجا که شب است .

\* \* \*

عقاب دریایی !  
 تو هم چو روح جوانان مینبت میباش  
 امید سرکش و سر چشمه توانایی (۱۲۴)

## دکتر خانلری :

## عقاب

چو از او دور شد ایام شباب	گشت غمناک دل جان عقاب
آفتابش به لب بام رسید	دیدش دور به انجام رسید
ره سوی کشور دیگر گمید	باید از هستی دل برگیرد
دارد بی جوید و در کار کند	خواست تا چاره ناچار کند
گشت بر باد سبک سیر سوار	صبحگاهی ز پی چاره کار
مار پیچید و به سوراخ گریخت	کبک در امن خاری آویخت
دشمت را خط غباری بکشید	آهوا ستاد و نکه کرد و رمید
صید را فارغ و آزاد گذاشت	لیک صیاد سهر دیگر داشت
رنده را دل نشود از جان سیر	چاره مرگ نه کار سیرت حقیر
مگر آن روز که صیاد نبود	صید هر روز به چنگ آمد زود

\* \* \*

ز انگی زشت و بد اندام و پلشت	اشیان داشت بر آن دامن و شست
جان ز صد گونه بلا در برده	سنگها از کف طفلان خورده
شکم آگزه ز کند و مردار	سالها زیسته افزون ز شمار
ز آسمان سوی زمین شده شتاب	بر سر شاخ و را دید عقاب
با تو امروز مرا کار افتاد	گفت کامی دیده ز ما بس بیداد
بکنم آنچه تو میفرمایی	مشکلی دارم اگر بکشی
تا که هستیم هو خواهد تو ایم	گفت ما بنده در گاه تو ایم
جان به راه تو سپارم، جان چیست؟	بنده آماده بود، فرمان چیست؟
نتکم آید که ز جان یاد کنم	دل چو در خدمت تو شاد کنم
گفتگویی دگر آورد به پیش	این همه گفت، ولی بادل خویش
از نیاز است چنین زار و زبون	کاین ستمکار قومی سنج بکون

ز حساب من و جان پاک شود	لیک نامه چو غضبناک شود
خرم را باید از دست نداد	دوستی را چون باشد بنیاد
پرزو دور ترک جای گزید	در دل خویش چو این رای گزید
که مرا عمر حسابیت بر آب	زار و افسرده چنین گفت عقاب
لیک پرواز زمان تیزتر است	راست است اینکه مرا تیز پر است
به شتاب ایام از من بگذشت	من که شتم به شتاب از درودشت
مرگ می آید و تدبیری نیست	گرچه از عمر دل سیری نیست
عمر از چیست بدین حد کوتاه؟	من و این شهر و این شوکت و جا
به چمن یافته امی عمر دراز؟	تو بدین قامت و بال ناساز
که یکی زاغ سیاه روی پلید	پدرم از پدر خویش شنید
صدره از چنگش کرده است فرار	با دو صد حیل و بهنگام شکار
تا به منتر لکه جاوید شتافت	پدرم نیز به تو دوست نیافت

لیک هنگام دَمِ بازپسین  
 از سر حضرت با من فرمود  
 عمر من نیز به بیچاره‌ست  
 چه سیت سرمایه این عمر دراز؟  
 زاع گفت، ار تو درین تدبیری  
 عمرتان گر که پذیرد کم و کاست  
 ز آسمان هیچ نیامیدند  
 پذیرن که پس از سه صدواند  
 بارها گفت که بر چرخ اشیر  
 بادها گرز بر خاک و زند ؛  
 تن و جان رازسانند گزند  
 هر چه از خاک شوی بالاتر ؛  
 بادها را پیش گزند است و ضرر  
 تا بد آنجا که بر اوج افلاک ؛  
 چون تو بر شاخ شدی جاگیرین  
 کاین همان زاع پلید است که بود  
 یک گل از صد گل تو نشکفته‌ست  
 رازی اینجا است، تو بگشاین رأی  
 عهد کن تا سخنم بپذیری  
 و گرمی را چه گنه؟ کین ز شماست  
 آخر از این همه پرواز چه سود؟  
 کان اندر بدو دانش و پند  
 بادها راست فرادان تا اشیر  
 تن و جان رازسانند گزند  
 باد را پیش گزند است و ضرر  
 آیت مرگ بود پیکِ هلاک

ما از آن سالی بسی یافته ایم	کز بلندی رخ بر تافته ایم
زاع را میل کند دل به نشیب	عمر بسیارش از آن گشته نصیب
دیگر این خاصیت مردار است	عمر مردار خوران بسیار است
گند و مردار بهین درمان است	چاره رنج توزان آسان است
خیزد زین پیش ره چرخ مپوی	طلعه خویش بر افلاک مجوی
ناودان جایگی سخت نکوست	به از آن گنج حیا طو لب جوست
من که صد نکته نیکو دانم ؛	راه هر بر زن دهر کو دانم ؛
خانه اندر پس باغی دارم	دندان گوشت سراسی دارم
خوان گسوده الوانی هست	خوردنیهای فرادانی هست
آن چه زان زاع چنین داد مهر باغ	گند زاری بود اندر پس باغ
بوی بدرفته از آن تاره دور	معدن پشه ، مقام زنبور
نفرتش گشته بلای دل جان	سوزش و کوری دودیده از آن



آن دو همراه ، رسیدند از راه  
گفت خوانی که چنین الوانست  
زاغ بر سفره خود ، کرد نگاه  
لایق محضر این مهانست  
میکیم شکر که درویش نیم  
نخل از ما حضر خویش نیم  
گفت و بنشست و بخورد از آن  
تا بیا موزد از و همان پسند

\* \* \*

عمر در اوج فلک برده به سر  
ابر را دیده به زیر پر خویش  
دم زده در نفس باد سحر  
چو آن راهمه فرمان بر خویش  
بارها آمده شادان ز سفره  
به رمش بسته فلک طاق ظفر  
سینه کبک و تذرو و تیهو  
مازه و گرم شده طمع او  
اینک افتاده بر این لاشه و کند  
باید از زاغ بیا موزد پسند  
بوی گندش دل جهان تافته بود  
حال بیماری دق یافته بود  
دلش از نفرت و براری ریش  
کیچ شد ، بست می دید خویش

یادش آمد که بر آن اوج سپهر	هست پیروزی ز بیانی و مهر
فرو آزادی و فتح و ظفر است	نفس خرم باد سحر است
دیده بگشود و به هر سو نگرست	دید کردش اثری زینها نیست
آنچه بود از همه سو خاری بود	وحشت و نفرت و بیزاری بود
بال بریم زد و بر حبت از جا	گفت کامی یار خجشای مرا
سایها باش و دین عیش بناز	تو و مردار تو و عسدر از
من نیم در خور این جهان	گند و مردار، ترا از زانی
گرد و اوج فلکم، باید مرد	عسدر کند به سر توان برد

\* \* \*

شهر شاه هوا، اوج گرفت	زاغ را دیده بر او مانده شکفت
سوی بالا شد و بالا تر شد	راست با مهر فلک همسر شد
لحظی چند برین لوح کبود	نقطه بی بود و سپس هیچ نبود <sup>(۱۲۵)</sup>

استاد خلیل الله خلیلی :

## آریایی سرود

شهنشاه گیتی ستان کیقباد      که گیتی چنوشهر یاری نژاد  
 براننده تاج و تخت کیان      سراننده پرچم آریان  
 از آن پیش کان شاه فیروزمند      کند برق آریایی بلند  
 سپیده دی باشبانان بلخ      دلیران نجدی جوانان بلخ ؛  
 ز مشکو روان سوی صحرانشند      به دامان البرز بالاشند  
 خوشاکوه البرزودامان او      خوشا جلوه گاه غزالان او  
 شبانان به پیرانش چون سپاه      وی اندر میان چون درخنده شایا  
 به بازو چو آهن ، به بالا چوکوه      بجایون نظر آسمانی شکوه  
 به فرشبانان تو خاسته      به زمی شبانی تن آراسته  
 نظر گاه او بر سر از سپهر      فرا تر ز سر چشمه ماه و مصر

نه بر سینه از جور گیتی تقار	نه بردل ز رنج حوادث غبار
نشستند و بز می بیار استند	بدان طرفه آیین که میجو استند
ز باد بهاری چو زیبا صنم	طربگاه یایار و گلزار جسم
چو باغ ارم نقر و پیرا استه	ز مهر نوگلی صورت آراسته
چو نیلی پرندی بر نقش خون	گل سرخ بر فرش فیروزه کون
ز هر ذره بی منتظری آشکار	زمین مشکبیز و فضا مشکبار
بهار فرح بخش ز پر انبساط	هوای خوش و روزگار نشاط
شبان دلاور شهنشاه شیر	کواتای دانا - قباد دلیر
نگاهی بر امواج غر زده مهر	نگاهی به صحرای، نگاهی به شهر
گهی چشم بر شهر جمشید داشت	گهی دیده بر روی خورشید داشت
سرا پرده آسمان سای بلخ	درفش بلند و بناهای بلخ
تو گویی عقابان بود در هوا	ز جنبیدن پرچم از کاهنا

در آن دم که آن شاه مینو خرام	بدان شهر مینو نمودی سلام
صدایی شد از چرخ گردان پدید	وز انجایان شد دوبار سپید
برون گشته از ما درای سحاب	بشسته پر از چشمه آفتاب
دو مرغ از ستاره فروزنده تر	ز خورشید اقبال تابنده تر
فرشته بهالان، فلک سایگان	زمین زاده گان، آسمان پایه گان
به چنگال بگرفته تا جی ز زر	برو چتر سیمین کشیده ز پر
مباد جوان در هر اسرافتاد	به اندیشه بی قیاس اوفتاد
دلش از شگفتی تمپیدن گرفت	عروتش به پیکر جهیدن گرفت
شبابی بد انجازه پیران بلخ	ز مردان در روشن ضمیران بلخ
با ستاد با قامتی چون کمان	به پیرانه سر نزد شاه جوان
که ای باده عیش در جام تو	ز جاشو که شد آسمان رام تو
فرشته ز چرخت فرستاده تا	که بستانی از ماجداران خراج

سر سرکشان را کشتی در کند	کنی پرچم آریایی بلند
شود ملک جم نقر و پیراسته	به عهد تو ای شاه نوحاسته
ز آیین نیک و ز سپندار تو	جهان زنده گردد ز کردار تو
که موری ز چورت نیاید بزیان	چنان کن تو ای شاه آزاده گان
به ویژه شهبان را که زیمند نیست	ستم بر ضعیفان بر ازنده نیست
از آن پایه این فریبی داده اند	ترا از شبانی شهبی داده اند
بر این گو سفندان شبانی کنی	که بر مملکت پاسبانی کنی
که بر پایی تو سر نهد سرداران	کنون بر شوای تازه سرداران
نخستین به شه ما اطاعت کنیم	فراز آردستی که بیعت کنیم
فرا دست دیگر سوی آسمان	به یک دست شه بود دست شبان
به گفتار نیکو مراره مناسی	بدو گفت ای پیر فرخنده رای
سخنهایت آویزه گوش شد	مرا پند تو مایه بهوش شد

اگر یک سر مو بسیارم زیان      به خاک و کلاه دگر آریان  
 سر و افسرم طعمه مور باد      رنم آوران نام من دور باد  
 گواه من این چرخ گردنده باد      همان ماه و خورشید تابنده باد  
 همان بلخ و آن کاهمای بلند      همان رایت آریایی پرند  
 همین کوه البز و بالای او      همین قلّه های فلک ساسی او  
 شبانان ز شادی به جوش آمدند      ز پیمان شه در خسروش آمدند  
 نوایم نوایی سرودند باز      که از سوز آن زهره آید به ساز  
 ز دامان البرز تا تحت جسم      شبانان به شاه جوان همقدم  
 یکایک ستاده به پهلوی او      همه بنده برز و بازوی او

نوایم نوایی سرود

فرشته ز چرخش رساندی درود<sup>(۱۲۶)</sup>

هنگامیکه اکبرخان، نیروی انگلیس را از کابل بیرون راند  
 آخرین سواران دکترا بدین بود که با رحمتی بسیار خود را به اردوگاه  
 دیگر انگلیس نزد جنرال سیل به جلال آباد رسانید. بخش پایانی شعر  
 «آخرین سوار» - تصویرگر این رویداد را برگزیده ایم که در آن تصویر  
 از عذاب آمده است.

### آخرین سوار

... صبحگاهان چو ازین کاخ کبود      افسر مصر نمایان گردید  
 باز در طارم مینایی چرخ      تخت جمشید زرافشان گردید

\* \* \*

«سیل» بر کنگره قلعه نشست      خیره بردامن صحرا انگر سیت  
 دید چون نیست ز لشکر اثری      زار بر خویش چو دریا کبر سیت

\* \* \*



چشم خونبار به بالا افکند دید چیزی ز هوامی آید  
 مست و مغرور عتابی از دود به فضا بال گشامی آید

\* \* \*

هست در پنجه آن پارچه بی که از آن پارچه خون می ریزد  
 گفت این خون دل شکر است که چنین زار و زبون می ریزد

\* \* \*

«سیل» ما تمزده از جابر جاست مرغ آزاده به کبسان نشست  
 پرچم حق به فضا گشت بلند علم ظلم ، نگوئسان نشست (۱۲۷)

منوچهر شیبانی :

مرک عقاب

بجنبید میغ

خروشید رعد

دخشید برقی بماتد تیر

عقاب دلیر

بیفاد از آسمانها به زیر

\* \* \*

جبین پر ز چین و درم کو بسار

چان کرده میر بر آن نگار

نشیش یکی دره هولناک

دمان همچنان از دما در مفاک

بچپیده در پیچ و خمهای آن  
 مہی، بچو فیروزہ بی پر نیان  
 فنا دہ سر سنگھامی سیاہ  
 بسی رشتہ نور از قرص ماہ  
 ز ہر سوی دیوارہ کو ہمار

\* \* \*

فرد بردہ چنگال در ابر تار  
 فراز ستیغ  
 عقاب او فنا دہ ست پر سوختہ  
 بہ ژرفای درہ نگہ دوختہ  
 ہیولای پستی خند سوی او  
 بغلتہ، نبیند مگر روی او

کنون پیش چشمان او آسمان  
 ببالد به رخساره ستاره گان  
 بقره دسر یکدگر ابرها  
 بغرد چو در کوهها میرها  
 به جوش آید از دیدن آن عقاب  
 بر آید تو گویی به ناکه ز خواب  
 خروشد بر او باد و چشم پر آب ؛  
 تو ای آسمان

ز بالا ببینم چنین زار و سیت  
 تو دانی که این دار گونه که هست ؟  
 کسی کوزدی خنده بر خشم تو  
 بدی فتنه خیره در چشم تو

درخنده برقت نقر سودمی  
 به پچیپیده ابرت بر آسودمی  
 بڈی اختران تو باز یچہ ام  
 مہینم مہینم کہ اکنون چہ ام  
 پر م سوختی  
 بدل شعلہ حسرت افسروختی  
 چرایم بدین سنگہا دوختی ؟  
 ز برق تو چون سوخت بال و پر م  
 ہمان بہ کہ پیش تو جان بسپر م  
 شود ابر تو بر من آرامگاہ  
 من و گور من ، این مفاک سیا ؟  
 پر م سوی تو

شکیباشوم باز باخوی تو

\* \* \*

عقاب دلیر

جهید از ستیغ سیه رنگ کوه

بغلتید و افتاد ناگه بر زیر

دره باز کرده دمان زیر او

چنان گرسنه شیر و پنجه او

بفیاد بشکسته شهر عقاب

سر مخیره های قتاده بر آب

در امواج پچپیده سیمگون

هنان گشت آن پیکر عسرق خون

دلی آرزویش سر ابرها

به پرواز بود  
خود این در طبیعت یکی راز بود . (۱۲۸)

واصف باحترمی :

## عقاب از او جها ...

چنین گفتند در افسانه های باستان ، افسانه آریایان  
که بابل ، این بر شهر - این سپیدار کهن در جنگل تاریخ -

چو شد بر سر زمینهای دگر چیره

گل آرزوم بر شاخ روان پرمرد سالاران بابل را

و هر یک خویشین را ایزدی پنداشت

غور شهر و ندان نیز از آیین سالاران فروزی یافت

خدا شد خشمگین زین نابکارها

منزای داد ایشان را شکفتی ز ا

که از آن پس ندانستند

زبان یکدگر آمان



یکی را کرد رودی گرم بلب بود  
 به گوش دیگران دشنام می آمد  
 به بابلشهر زان پس ابرکین گسترده دامان بود  
 ز با نهاد و داناها چون زبان گرزه ماران بود  
 روانها ز هر خشم و کینه را آگنده انبان بود  
 جبینها سوی هم از کینه آژنگین  
 سرود هر خاموش و خروش خشم آژنگین  
 دگر در باغ دلها جز گیاه هرزه نفرین نمیروید  
 سخن از چنگ و دندان بود و پرواز به زهر آلوده پیمان بود  
 کنون امی همبوردان - همبوردان به شاخ کینه ناپیچیده پچک دار -  
 مگر مانیتیم آن بابلی سرگشته گان کز خشم و کین ناروا  
 - این میوه های تلخ نخل خامی پندار -

ستیزایم با هم چون زبان هم نمیدانیم  
 چه نادان همسرایانیم !  
 روانها- شیشه یایی از شرنگ رنج آگنده -  
 سخنها - سبزه یایی خاکسوار سردی پاییز -  
 ودلها چون تپی گهواره های کودک امید  
 چو چاودوشان جادو ، روی برشب ، پشت برخورشید  
 به کاجستان ماگر آتش افکندند  
 به پاد آوای فریادگیان گر غریو باد های هرزه خوان بر خاست  
 سترون نیست خاک این جادوئی خپشه زایا  
 نخواهد بود این زنگار بر آئینه با پایا  
 اگر در باغ دلها جز گیاه هرزه نقرین نمیروید  
 پسندارید این فرجام روشیهامست

که هر فرجام آغاز است و ره تا بیکران باز است  
 اگر رهوار از ره خسته پذیرد جز بیراه، جز تکرار، راهی را نمی‌پسندد،  
 چرا آینه اندوه باید بود  
 غریوار و د باید شد  
 شکیباکوه باید بود  
 ز بونی تکدخت ناتوان را باد  
 غرور بارور را جنگل انبوه باید بود  
 عقاب از او جهات براید میدارد  
 افهتا ناگرا نمند است  
 ز باروی سیاه شهر شب پرواز باید کرد  
 مباد اهرمین شهبامی سنگین پا  
 درفش خویش را بر داپسین سنگر برافرازد

مباد این مرغ آتشبال ز زین گام  
 که دارد لخط های رنده گانی نام  
 ز لرزان شاخه عمر سپنج ماکند پرواز  
 مباد چون گل خشکیده بگذارند ما را در میان برگهای دفتر تاریخ  
 مباد بر فرزان آتشی که همیشه پاک روان ما بود روشن  
 فند خاکستر تاریخ  
 که گر خاموش شد این تابناک آتش  
 نباشد دواژه امید را آرش  
 شبستان گسستن را اگر از چلچراغ باز پیوستن فروغی بود  
 ز خون خوشتن - این شبم برک گل هستی -  
 نگیں سرخ بنشانیم بر انگشتر تاریخ (۱۱۲۹)

رسول همزادوف

برگردان از استاد و اصف باختری

## نخستین آفریده

گویند همدوان که خداوند ما را  
 پیش از دوان و آدمیان آفریده است  
 گویند که همیان که عقاب ستر بال  
 اول به اوج تارم هستی پریده است  
 اما بدان که انسان ازو که جهان  
 بار نخست گوهر هستی خریده است

زان رو بود که گاه فرازیده مهر به مهر

گاهی ز کینه پیکر یاران گزیده است (۱۳۰)

## مشفق کاشانی :

## الای عقیبان ...

خروشان و توفنده در کارزار	الای عقیبان دشمن شکار
به پرواز اندیشه، کیهان نورد	به نام آوری، آسمان نبرد
به امداد غیبی، به نیروی حق	شما یید امروز بازوی حق
خردشی چنان رعد آذرخش	چو توفان بر آید از آسمان
فروشته آتش ز چنگا لها	بنازید با آهمنین بالها
تن گرگسان زیر چنگ آورید...	سمر اهرمن را به سنگ آورید
به بام جهان بال پرواز مان	همای ظفر باد و مساز مان
جهان تاب، با مهر زردان شوید	ز مهر چشمه مهر، تابان شوید
ز شیطان پرستان بگیرد تاب	ز اوج فلک، همچو تیر شهاب
نه لشکر گذاریدنی ساز و برگ (۱۳)	به سیداب کینه، به باران مرگ

همدی سهیلی : بخش از یک شعر بلند ،

عقاب

بر تخته سنگ دشت عقابی نشسته بود  
مغزور و سر بلند .

گردش سیاه چهره کافان جغیه خوار  
در کار ریشخند .

فریاد میزدند .

های ای عقاب دشت !

بر خوشین مناز

مار است چو تو بال و پری سخت و استوار

مایزد در فضا چو شهبابی دوزخه ایم

ماہم پرندہ ایم .

\* \* \*

بی اعتنا عتاب چو این یاوره ماشنود

بال و پری بہ ہم زدو با فرو باشکوه

تذوشتا بگر

پرواز بیکرانہ خود را ز سر گرفت

چون ابر سر بلند

در یاد دشت و جنگل و کوه و ستیغ را

در زیر پر گرفت .

\* \* \*

اتجا رسید اوج عتاب فلک نورد

کز ابر ہم گذشت



پس از سرغورد  
 پیروزمند و شاد  
 بانگش در آسمان و زمین این طنین نگند :  
 بان ای کلاغهای سیه جامه پلید !  
 دیدید گفته های پرشیده مان خطاست  
 ای پر شکسته گان !  
 ننکین کلاغهای زبون سیاه روی !  
 بان گر پر نده اید  
 پروازتان کجاست ؟ ! ..... (۱۳۲)

رضاییل هروی :

### شاهین

گفت گنجشکی به شاهین از نیاز  
 چه می‌توانم من؟ لقمه بی‌آشنا  
 در گذر ز آرزویم ای گرم‌ساز  
 کن ز جان من تو چنگالت را  
 من هم اندر دهر، دل در باخته  
 یاد دوسه پرواز کوه، ساخت  
 زنده‌گی را آکل و ماکول دان  
 داد شاهین پاسخش کای ناتوان  
 می‌خوری تو از چه کرم جوی را  
 نیست اینجا ادعای تو به جا  
 یا قوی کن خویش را اندر جهان  
 یا تو راضی شو به اندوه عثمان  
 با عقابان در ستیز ای باضمیر  
 شو تو خود شاهین و گنجشکی بگیر

آسمان، چو لانه پروازت

در ته و بالای گردون، سازت

۱۳۳۱

## عقاب آزاد

من مرغ تیز بالم و پرواز من رساست  
 آمم که من فلک کشم اندر کمند خویش  
 پرواز من همی ز بر آسمان بود  
 آگاهم ای زمین ز خیال بلند خویش

\* \* \*

طوهار زنده کیست پروبال شوق من  
 بنوشته اند هر خط آزاده گی بر او  
 پرواز من گواه بود فطرت مرا  
 هر بال من نموده به آزاده گی نو

\* \* \*

من طایر بلندنگاهم که از ازل  
 معنای بنده‌گی به دلم نقش بسته نیت  
 تنگ آیدم که سست کنم بال پرپی  
 بالم دست هست و پر من شکسته نیت

\* \* \*

صدیم به آسمان و نگاهم پر از فروغ  
 یابی به کوهسار بلند آشیانه ام  
 بال مرا چون خبّه فولاد نشکند  
 مرگ آستین فشانند در آستانه ام<sup>(۱۳۴)</sup>

محمود فارابی :

عقاب زخمی

آن عقاب زخمی و آواره ام من

بر فراز بام دنیا

کز پیش خون میچکد

در جام خورشید

\* \* \*

بر تر از هر تیغه و هر سنگ خاره

بر تر از هر قلعه پر برف

بر تر از هر ابر پارچه

بال می افشانند از آسمان لاجوردی

خشمگین خسته و خاموش

میزند منقار در چشم ساره

\* \* \*

با دل نو مید ، بابال شکسته  
 از ستیغ نیلگون کوه سوی چرخ جسته  
 تیغ خورده لیک از صد دام رسته  
 رشته امید از هستی وار پستی گسسته  
 دل به آفاق بلند دور بسته

\* \* \*

در تنش دیگر توانی نیست  
 زیر سقف سبز گردون آشیانی نیست  
 بال تبارش دگر از کار مانده  
 چشم خون افشانش از دیدار مانده

باید او از راه برگردد  
 راه دشوار بلندیم  
 بهر این آسوده هستیم

\* \* \*

لیک با این خستگی با ناامیدی  
 او به راه خویش می‌بالد  
 هرگز از رنجش نمی‌الد  
 در دل گردون آبی  
 می رود تا مرگ  
 دیده‌گان تشنه، او خیره مانده  
 بر کرانه‌های کبود دور  
 در تلاش چشمه‌های نور

۱۳۲

در سواهی طور (۱۳۵)



## عسکر حکیم - شاعر معاصر تاجیکستان

### التحیاز عقیاب

مرا بر به جهان ممتزده و روشن      که پاک را سر پرواز جانب پاکست  
 ز غرش نور بگیرد فروغ سینه من      اگر چه پاکدلی را زمین هم افلاکست

\* \* \*

مرا بر به بهای بلند و نورانی      که رفتیم به تو با خود رسیدست امروز  
 ازین نصیبه مشکل نشیوم معذور      که میکنی تو مرا بر مجال من پیروز

\* \* \*

ترا که هیچ گران نیت سیر عالم را      چهار گوشه آفاق با تو منظورست  
 مرابده تو پیامی را آسمان فراز      مرا بر به دیاری که ظلمتیش نورست<sup>(۱۳۶)</sup>

برینگ کوه‌دانی :

پروازیک عقاب

یاران سپیده سرزده از دشت خاوران

چشم انتظار ما و شما بیند دیگران

خزیده آفتاب صفا بخش بی زوال

بر باد باد، هستی این دیر باوران

بر جان ما چه رخسار و بیداد میکند

این تلخی و سیاهی دانه‌بیکران

از بسکه، روزگار زمستان دراز شد

سیخ بسته آسمان دفرود مرده اختران

خیریم و تا بہ خانہ خورشید رہ بریم

ہمراہ ما صداقت دست دلاور

این باغسار غسزودہ را کفشان کنیم

بسیار شد وزیدن باد خزان بر آن

ناید بہ سالہا و محو امید این حدیث

پرواز یک عقاب ز خیل کبوتران (۱۳۷)

اسدالله ولو الهجی :

### عقاب سالمند

عروق جاری خورشید، شامی      وجود صخره بارانک میزد،  
 و نقاش شفق با کلاک خونین      چه رنگین نقش روی سنگ میزد

\* \* \*

عقاب با غرور و سالمندی      که اوج قلعه باران پرپر داشت  
 نشسته بر فراز خار و سنگی      زمان رفته رازیر نظر داشت

\* \* \*

چراغ پر فروغ زنده گانیش      دما دم زرد و زار و خیره میشد  
 به باغستان سبز هستی او      قرآن ره میگذرد و چیره میشد

\* \* \*

و خیلی از عقابان فلک تاز      که همخون عقاب پیر بودند

سراپا گوش بر دورش نشسته غمین و خسته و دلگیر بودند

\* \* \*

فضای تیره پرواز که شان  
و جغد غم به قلب کوهساران  
پراز ابر و غبار غصه با بود  
ز قید روشنیها رها بود

\* \* \*

افق سرخ و دو چشم مهر خونین  
و فضای قله با دلگیر و خاموش  
تو گویی از هوا غم می تراوید  
ز چشم دره با غم می تراوید

\* \* \*

عقاب نوجوانی از عقابان  
زبان سوی عقاب پیر یکشود  
سکوت قله خاموش شکست  
به اوج تیغه تدبیر بنشست

\* \* \*

بگفتش ای شکوه کوهساران  
خضر سان جاودان خواهیم جیات

بهار بی خزان خواهیم حیات  
 نهال هستی را سبز و شاداب

\* \* \*

که جز تو در نهانی نیست ما را  
 ترا ندبیر دفع مرگ باید ؛  
 پروبال رسایی نیست ما را  
 و گر ترک جهان مانمایی

\* \* \*

نگاهی بر نشیب درّه افکند  
 جهان دیده عقاب اوج پیا  
 ز روی کهنه رازی پرده بر کند  
 کشید آهی ز دل ، پرسوز و انگاه

\* \* \*

در آنجا چشمه نی از آب جاریست  
 بگفتش ، تو به عمق درّه بنگر  
 حیات جاودان بر سرست و سار  
 درون رگ - رگ هر جرعه آن

\* \* \*

ز بیم مرگ سوی چشمه شتافت  
 زمانی از تبار ماعتابی

ز آب سرد و صاف چشمه نوشید      حیات جاودان از فیض اویت

\* \* \*

پس از نوشیدن آن آب حیوان      به عمق درّه ما پرواز می‌کرد  
همیزد پر پی حنیل کلاغان      سرود بی پناهی ساز می‌کرد

\* \* \*

نه اورا بد شکوه اوج پرواز      نه سامان غرور آسمانی ؛  
از این هستی دما دم مکن محبت      نه اینسان عسرتلخ جاودانی

\* \* \*

اگر من هم ز آب خضر نوشم      چنان زاعنی تو انم زنده گی کرد  
و اما از برای زنده گانی ؛      نباید طرح زشت بنده گی کرد

\* \* \*

عقاب پیر انیسان گفت و جان داد      ولی مضمون استغفاش باقیست (۱۳۸)

۱۴۰

قدح نوشتان بزم او چهار را      فلک سخنانه و همتاب ساقیت<sup>(۱۳۸)</sup>



پرتو نادی :

## عقاب گمشده

ای گمشده «عقاب» !

ما را ملال دوریت افسرد

این جا هزار قلّه ، هزاران هزار اوج

در انتظا رچتر بلند و وبال تو

و امانده ما هموز

باور نمیکنم که تو از دست رفته ای

زیرا هزار کبودک غمناک

با پنجه های ساده تحسین

بالقظهای روشن ایمان

- ایمانی از نجابت فردا -

نام تراکه واژه «خورشید» است  
بر روی شیشه های زمان نقش کرده اند.

\* \* \*

باور نمیکنم که تو از دست رفته ای  
گرچه به صد دریغ  
یک روز

- روز تیره منفور -

ای خاک بر سرم  
بشنیده ام که تو  
بابا لهای زخمی خونین  
راهی به شهر سرخ شهادت گشوده ای  
آیا ملال خاطر ما را

آنجا تو در گینه زرین اختران  
در لحظه های روشن معراج  
- معراجی از فوت دیرین -  
باری نخواستی ازده ای

\* \* \*

در امتداد راه تو دانم  
ای مرد

- ای تبلور ایمان

فردا یکی عقاب

از اوج قله های بلورین

از مرز

- مرز هستی انسان -

بر حوجه های گمشده در جنگل سکوت  
 اواز میدهد .  
 فردایکی عقاب  
 راه ترا که خون نجابت در آن چکید  
 آغاز میکند .  
 فردایکی عقاب  
 از آشیان تو  
 تا دورهای دور  
 تا سرزمین تو  
 تا شهر آفتاب  
 پرواز میکند . (۱۳۹)

## عقاب اوجهای نور

... عقاب اوج گیر شهر نورم      پیام اختران بر تور سامم  
 پرافشام چنان براج هستی      که گیتی را به زیر پر کشانم  
 زبون از فتنه: ظلمت نگر دم  
 که بام آفتاب است آشیانم...»

رهسپار :

عقاب

چو در دل است مرا عشق و آردمان عقاب

من و هوای بلندای آشیان عقاب

سینغ سینه من جلوه گاه اوست که شد

عقاب از آن من و من شدم از آن عقاب

به من مگو سخن از برج و باره الموت

که قاف دل بودم لانه نهان عقاب

شبانه بادل و دلبر چه راز باست مرا

دو دیده دوخته بر ماه و اختران عقاب

غرور و همت و پاکیزه گی و عشق امید

بود به دیده من نام و اسان عقاب

دست و عشق و جلال و جمال و جلوه یار

چراغ بزم شب افروز عاشقان عتاب  
مذیده ای تو اگر باغ و گلشن الموت

نگر چو خلد برین محصره کیان عتاب  
زگرگان زمین آشیان ملول شدم

سرسجود گذارم به آستان عتاب  
خدای عشق شود کاش یار و یار من

که بر چنین فلک بر نهم نشان عتاب  
انوشه باد بر انگشتر زمان و زمین

نگین نام نمیرای رهروان عتاب  
سلام باد به سالار سرسپرده حق

درود باد به چادوش کاروان عتاب

۱۴۸

به طرز «مادی» این شعر گفته ایم که گفت :

« مر است مقصد دارمان ز آسان عقاب »

به طمان سال ۱۳۷۴ مرار شریف



جاوید فریاد :

منظومه عقاب

بلوغ روشنی آورده تا نشان عقاب

سحر دمیده ز خورشید آسمان عقاب

ز بال واژه پرواز در کنایت روز

غرور همه بنشسته بر کمان عقاب

ز اوج عالم احساس تا کرانه نور

فلک به شوق بپسیده آسان عقاب

خروس بانگ بر آورده در نهایت شب

که : مه عبور نموده ز کیمکشان عقاب

برای فرض امامت ، برای روز ظهور

امام حادثه و اخفته در مکان عقاب

به بزم باورد والای عاشقانه شعر

شوق سرود بسیار دزد اسان عتاب

کنون به فصل «صبح» قیام لحظه نود

«حسن» ورود نماید ز لامکان عتاب

پیام نور ز معراج بگیرانه حق

شکوه عالم معناست در جهان عتاب

فلک به سجده بپفند چو در مقامه عشق

خدا حضور بیاید بر آشیان عتاب

به بال حادثه از مرز امتداد حیات

سفر به عرش معناست، آرمان عتاب

## پاسدار الموت

ای قامت سرخ کوهسار الموت      شمشیر بزرگ پاسدار الموت  
در ظلمت کور یگر از ان درشت      شب شعله تند بقرار الموت

## پیام عقاب

سخن در بند رویای عقاب است      غزل تصویر غوغای عقاب است  
شهامت در سرود و فر عشق      پیام اوج معنای عقاب است

## عقاب حادثه

سحر خورشید را آغاز کرده      فلق تا ناکجا آواز کرده  
که اینک تا فراقه نور      عقاب حادثه پرواز کرده

## عقاب از ما سوا...

عقاب از ما سوا تعبیر میکند      فراز تا کجا تکبیر میکند  
به بال زمرمه از غربت روح      مرا تا آتش تا تفسیر میکند

## عقاب اینجا

تمام استخوانم در گرفت      که جفدی قصه را از سر گرفته  
 عقاب اینجا هزاران زاغ وحشی      و از شاخه ها سنگر گرفته

## واژه نامه (۱۴۱)

**آذر** آتش، و نام ماه نهم از سال خورشیدی، و نام روز نهم از هر ماه خورشیدی که در ماه آذر این روز را برای توافق نام ماه در جشن میگیرند و آن را آذرگان و آذر روز هم میگویند.

**آرین - آریان - آریا** - مهمترین شعبه نژاد سفید، سفید پوستان آسیا و اروپا که نژاد هند و اروپایی هم نامیده میشوند، آریایی و آریانیان نیز گفته اند. آریانیان از پنج هزار سال قبل از امروز تمدن باشکوهی را در آریانا بنیان نهادند که بخدی یا بلخ مرکز آن بود.

**آرز** حرص و طمع، آرزو و خواهش بسیار.

**آزرم** شرم، حیا، به معنی بزرگی و شرف و عزت و حرمت و نرمی و شفقت نیز گفته شده.

**آژنگ** چینی و چوکن که در چهره یا ابرو پیدا شود از پیری یا خشم، آژنگ و آژنگ هم گفته شده.

- اکل - خورنده .
- اثر - عالی ، بلند ، برگزیده ، در اصطلاح قدما ؛ فلک هم ، وزیر به معنی هوا جو ، اثر .
- ارم - باغ یا شهری بوده که میگویند شاد ساخته و به منزله بهشت زمینی بوده و آن را بهشت شاد هم گفته اند .
- اسطوره - افسانه ، قصه . جمع آن اساطیر است .
- اسفکس - ابو الهول ، محسمه بسیار بزرگ و عجیب که مصریان قدیم از سنگ به شکل سر انسان و تنه شیر در نزدیکی اهرام مصر ساخته اند به ارتفاع هشت متر .
- انبان - کیسه بزرگ که از پوست و باغی شده بزرگ و سفند در دست کنند ، انبان هم گفته شود .
- انگاره - پندار ، تصور ، فکر و خیال ، افسانه ، سرگذشت ، و نیز به معنی اندازه و مقیاس و نقش حساب و دفتر حساب ، و هر چیزی را تمام .
- انوشه - بی مرگ ، بی زوال ، جاویدان ، به معنی خوش و فرم ، پادشاه جوان ، و جوان تازه داماد هم گفته شده .

اوستا - کتاب مقدس زردشت ، کتاب مذهبی زردشتیان ، که شامل چند قسمت

است . اوستاک ، ابستا ، وستا ، ادیستا و استا هم گفته شده .

اهرمن - انگره مینو ، شیطان ، راهنمای بدی ، مظهر شر و فساد و تاریکی و ناخوشی

و پلیدی ، اهرامن و اهرمن و اهریمه و اهرن هم گفته شده .

باوپا - تندرو ، تیز رفتار ، تیز تک . بیشتر در موزاسپ میگویند .

باشته - پرنده بی است شکاری و زرد چشم ، که چکتر از باز ، بسیار چالاک و تیز پر ،

شکارش گنجشک و سار و کبوتر و سایر پرنده گان کوچک است . به

عربی باشق میگویند . در فارسی بازک و بازکی نیز گفته شده .

بط - مرغابی ، اردک ، جمع آن بطاط و بطوط . به معنی مرغی شراب هم میگویند .

بلوغ - رسیدن ، رسیدن به حد رشد و جوان شدن کودکان .

بهرام شیت - فصلی از بخش یشت های اوستا .

پاداوا - پرواز ، پاسخ آوازی یا عکس آواز .

پارکین - بارگین، آبریز، منجلب، گودال که آب باران یا زیر آب حمام مطبخ در آن جمع شود.

پازند - تفسیر کتاب زند، شرحی که مانند حاشیه در پای اوراق زند نوشته اند.

پرینان - ابرشم حریر، پارچه ابرشیمی گلدار، برینان در پودر پونون در پرن هم گفته شده.

پلشت - پلید، چرکین .

پچک - گیاهی است صحرائی دارای برگهای کوچک دنداندار و گلهایی به شکل زنگوله.

به رنگ سفید یا سرخ کم رنگ، بیشتر در کشتهزارها میروید و روی زمین میخورد و یا به

گیاههای مجاور خود میچسبد و بالا می رود و به برگهایی که پیچیده از آن پر شده خشک میکنند

پیکان - تیر، سرنیزه، قطعه آهن نوک تیر سرتیر یا نیزه .

پیکره - مجسمه، هیكل، تندیس، تصویری که نقاش کشد .

تارم - گنبد، سرپرده، خانه چوبی، چوب بست، زوده چوبی یا آهنی که جلوان

دو باغچه یا جایی دیگر دست کنند، تارم و طارمی هم میگویند .

تازی - عرب، عربی تازیان جمع آن است .



مازی - نوعی سنگ شکاری که بدن لاغر و پاهای دراز دارد و بسیار دوندۀ و تیزرو می‌باشد.

مازیدن - تاختن ، دویدن ، اسپ دو اندن .

مذرو - پرنده‌ی بی است حلال گوشت که بیشتر در سواحل دریای خزر پیدا می‌شود ، زنان

دم دراز و پرهای خوش رنگ دارد ، ماده آن کوچکتر و دمش کوتاه است ،

در جنگلهای مزارع زنده گی میکند . تو زنک و جور بود و چور و چور و خروس

صحرائی نیز گفته شده ، به عربی مدرج و یا مدرج میگویند .

مژیوه - راه پشته ، پشته ، راه ماهموارد پست و بلند .

مژاو - نام یکی از جنگاوران در شاهنامه .

مظاول - گردنکشی کردن ، دست درازی کردن ، تعدی و گستاخی .

مکاور - تک آورنده ، دوندۀ ، تیز رفتار ، اسپ تذرو .

مذز - رعد ، غرش ابر ، هر چیزی غنچه ، شد و در هم گفته شده .

موتیا - سمره ، اکسید روی که در کوره‌هایی که سرب در روی را ذوب میکنند به

دستی آید. نوعی صدف دریایی را هم میگویند، بلوط دریایی .

تورنگ - نگاه کنید به تذرو .

توفنده - از توفیدن به معنی غمزه ، شور و غوغا کننده .

تیره - تاریک ، سیاه فام .

تیره - دودمان ، خاندان ، طایفه ، دسته ، دسته‌ی از مردم که از یک نژاد یا یک قبیله باشند .

تیغه - هر چیزی تیغ مانند ، برابر از باریک و دراز که از آهن یا پولاد درست کنند

و لبه آن تیز باشد .

تیغه کوه - بلندی و تیزی سر کوه .

تیهو - پرنده‌ی است شبیه به کبک اما از آن کوچکتر و گوشش لذیذتر ، در زیر سینه

اش خالهای سیاه رنگ دارد ، او را برای گوشش شکار میکنند ، تیهو ج و سگ

و شو شک و شاشک و شیشو و نموسک و نموشک و فرور و فرور و فرور

فرور هم گفته شده .

جانی - جفاکنده ، جورکننده ، جفاپیشه ، بدخو .

جره - جانور نراعم از پرند یا چرند ، بازر ، بمعنی جلد و چاک و مرد شجاع و دلیر هم گفته شده .

جغد - از پرندگان وحشی و حرام گوشت ، دارای چهره پهن و چشمهای شست در دو طرف سرش و دو دسته پر به شکل گوش که به قرار دارد ، بیشتر در ویرانه ها به سر میرد و شبها از خانه خود خارج میشود و پرندگان کوچک را شکار میکند ، به شومی و نحوست معروف است ، چغند کوچک و کوف و کول و بوف و چوگک و کون و کنگر و سپک و پش و بغوش و چغو هم گفته شده به عربی بوم میگویند .

جم - جمشید ، یما ، یاما ، از پادشاهان پیشدادی آریانای کبیر .

جوا - فضا ، مابین زمین و آسمان ، هوایی که گرد آلود زمین را فرا گرفته ،

اتمسفر ، جوا ، اجوا ، جمع آن است .

جویینه - پرده بی است کوچک و کرمخوار .

جیغه - ماشه ، مردار ، جسد مرده که بو گرفته و گذشته شده باشد . جمع آن جیف

واجیاف است .

چادوش - چادش ، نقیب ، پیشرو لشکر ، پیشرو کاروان ، کسی که پیشاپیش قافله یا

دسته بی از زوار حرکت میکند و آواز میخواند .

چتر - سایبان کوچک دسته دار که در زیر آفتاب یا هنگام باریدن برف و باران

روی سر نگاه میدارند .

چرخ - پرده بی است شکاری ، چرخ نیز گفته شده .

چغقو - چفک ، چفوک ، چلوک ، گنجشک ، به معنی جغد هم گفته شده .

چکاو - میان سر ، تارک ، بالای پیشانی ، به معنی تیرکوه نیز گفته شده . چکاد

و چکاد و چباد هم گفته شده .

چکاوک - چکاوک ، پرده بی است کوچک و خوش آواز شبیه به گنجشک و کمی بزرگتر

از او، بالای سرش تاج کوچکی از پر دارد، چکا و وچاوک و چکوک و چرز

و مانوک و مانورک و جل و جلک و ژوله و پوزه و خجوه گفته شده. به عربی

قبره میگویند، نیز چکاوک نام آهنگی از موسیقی ایرانی است.

چمبره - چمبره مانند چمبر محیط دایره، حلقه و هر چیز دایره مانند را میگویند.

حقیض - پستی زمین، جای پست در زمین یا پایین کوه، در اصطلاح علم بهشت

نقطه مقابل اوج، حفص و احصه جمع آنست.

حواصل - جمع حوصله، و هم صینه دان مرغ، و نیز پرندگی است کوچک و سفید رنگ.

حاد - زغن، یکی از پرندگان که شبیه به کلاغ و کمی کوچکتر از آن است و آن

را غلیبواج و کلیبواج و کلیوار و پندوحات و چوزا و خرد و روجنگلای و

چنگلای و چنگلانی و چنگلانی و گنجشک سیاه و موش ربا و گوشت

ربا و چوزه ربا و چوزه لوا و جول هم گفته اند.

حاره - خارا، نوعی سنگ سخت، گرانیت و نوعی پارچه پی ابریشمی.

خدنک - چوب سخت و محکم که ازان تیر و نیزه و زین اسپ میساخته اند. چوب درخت گرز را هم گفته اند .

خرچال - چال، مرغابی، غاز، مرغابی کوچک را چال و مرغابی بزرگ و غاز را خرچال گفته اند  
به معنی بو برو کبک هم گفته شده .

خیش سار - مرغابی، بزرگ تیره رنگ که روی سرش سفید باشد، خشنسار، خشیسار، خشنسار و خشیسار هم گفته شده .

خطاب - سخن رودباروی، سخن که رود به رود بکس گفته شود، سخنی که کسی به دیگری بگوید و اد جواب بدهد .

حفاش - جانوری است سیاه رنگ شبیه به موش، دست و پایش با پرده نازکی به هم متصل و به شکل بال میباشند که با آن میتواند مثل پرنده گان پرواز کند، پوزه باریک و دو گوش برجسته و دندانهای بسیار تیز دارد، چشمهایش ضعیف است و باین علت روز را در تاریکی به سر میرود و هنگام غروب بیرون می آید

در هوا پرداز میگذرد حشرات را شکار مینماید. خفاشش جمع آن است  
 در عربی و طواط هم میگویند. در فارسی شب پره، شب پرک، شب بازه  
 شب یازده، شبکور، خر بواز، خر پیواز، پیواز، خر بوز و  
 فرویز هم گفته شده.

خلبان - خله بان، هوا نورد، راننده هواپیما، آویاتور.  
 درم - افسرده، اندوگین، خشکین، آشفته، رنجور، دلشک.  
 دکه - سکو، تختگاه، دکان کوچک.  
 دمان - دمنده، غریزه، خردشده، تابان، مت، خشمناک.  
 دودبندک - دودکش، تنوره، تنوره بالای گلخن یا مطبخ، لوله بخاری، دود  
 آهنگ دود و آهنگ دود و پنج هم گفته شده.  
 رای - اندیشه، تدبیر، عقیده، اعتقاد.  
 رایت - بیرق، پرچم، علامت نصب شده در جایی، علم لشکر. جمع آن رایات است.

رجز - شعری که در هنگام جنگ در مقام مفاخرت و خود ستایی بخوانند، و نام

یکی از جور شعر بر وزن مستفعلن مستفعلن مستفعلن .

رخش - نام اسپ رستم که بر اسپ خوب و تند رو را به او تشبیه میکنند، و نیز

به معنی عکس و پرتو هم گفته شده .

رشنیشت - فصلی از شیشه های اوستا .

رُح - نیره ، روح ، رماح و ارماع جمع آن است .

رهوار - راهوار ، اسپ یا اسب خوش راه و تیز رو ، رهپو هم گفته شده .

زبون - خوار ، زبون ، زبردست ، بچاره ، عاجز ، ناتوان .

زخمه - آلت کوچک فلزی که با آن تار میزنند ، مضراب درخ هم گفته شده

ساره ، سکاوزه ، سکاوه و سگانه نیز گفته اند .

رغن - نگاه کنید به خاد .

زقه - خوراندن پرنده گان ، گذاشتن خوراک و دان در دهان پرنده .



زنکار - زنک، اکسید مس، زنک آهن و فلزات دیگر، به عربی زنجار میگویند.

زوپین - نیزه کوچک، نیزه کوتاه که در قدیم هنگام جنگ به طرف دشمن پرتاب میکردند. ژوپین و زوپین هم گفته شده.

ژوپیتیر - ستاره مشتری، و نیز رئیس خدایان نزد یونانیان و رومیان قدیم.

سار - پرندۀ کوچکی است حلال گوشت بزرگتر از گنجشک، در اواخر بهار پیدا میشود، واقت انگور و توت و بلخ میباشد، به معنی رنج و محنت و به معنی شتر هم گفته شده.

سטרان - استرون، استرمانند، نازا، زلی که بچه نیاورد.

سیخ - راست و بلند مانند ستون و نیزه به معنی بلندی کوه و سرکوه و تیزی

کوه نیز گفته شده. استیغ، استیخ، و سیخ هم گفته اند.

سدره - درخت کنار، شجر البسق، درختی است تا دور و خار دارد به ارتفاع تا پهلوتر

و سدره المنتهی نام درختی است در بهشت یا در آسمان در طرف راست عرش

سَطَوْتُ - حمله ، قهر ، غلبه ، وقار ، اہمیت .

سَفَالِین - سَفالینہ - منسوب بہ سَفال ، سَفالی ، کاسہ و کوزہ گلی .

سہا - ستارہ یی است در دبا صفر .

سیرمغ - مرغ افسانہ یی کہ میگویند بسیار بزرگ <sup>است</sup> و در کوه قاف جا دارد ، عمقاً سیرنگ ہم گفته شدہ .

شکنج - شکن ، پیچ و تاب ، پیچ و خم زلف ، اشکنج ہم میگویند ، بہ معنی شکنجہ و بہ معنی مکر و حیلہ نیز گفته شدہ .

شہاب - شعلہ ، شعلہ آتش ، ستارہ ، ستارہ روشن ، جمع آن شہب است .

شہاب ثاقب - شعلہ یی مانند تیر کہ گاہی ہنگام شب در آسمان دیدہ میشود کہ بہ

سرعت از سمتی بہ سمت دیگر میرود ، آنہارا سنگہای آسمانی ہم میگویند .

شہروا - میگویند نام پول قلبی بودہ کہ در قدیم کی از پادشاهان بہ جبر رواج دادہ

پولی کہ ارزش حقیقی آن کمتر از ارزش اسمی آن باشد مثل پولہای گادتی

صَلَا - الصلا ، کلمه بی است که در مقام دعوت و خواندن جمعی از مردم برای طعام خوردن یا انجام دادن کاری تلفظ میکنند . یعنی شتابید ، حاضر شوید .

صَوَلت - حمله ، غلبه ، قررت ، سلطوت ، بهیبت .

ضَمیر - باطن انسان ، اندرون دل ، اندیشه دراز نهفته در دل ، ضمائر جمع آن است . در دستور زبان عبارت از کلمه یا حرفی است که جانشین اسم میگرد

طَبَلک - مصغر طبل .

طَرَفه - هر چیزی تاز و نوخوش آیند ، شکفت ، شکفت آور ، سخن نقره .

طَوْر - نام جایی که در آن نور خداج ، برای موسی<sup>ع</sup> متجلی شد .

طَوَمار - نامه ، دفتر ، مکتوب دراز . طامور هم میگویند ، در فازی تو مار نیز

نوشته شده . طوا میر جمع آن است .

عَارَض - عرض کننده ، عرض دهنده ، پدید شونده ، دیز به معنی چهره ، روی ،

رخسار ، گونه .

غلت - گوشه نشینی، خانه نشینی، دوری و کناره گیری از مردم .  
 عصفور - گنجشک، هر پریده کوچکتر از کبوتر . جمع آن عصافیر است .  
 عتاب چارپه کنایه از تیر است که چهار پر دارد .  
 عقابین - چهار پایه آهنین که در قدیم گناہکاران را به آن بسته و از پایه میزدند .  
 عناق - مونت اعشق، زن دراز کردن، و نیز به معنی سیرغ .  
 عراب - کلاغ، زاغ، جمع آن عرابان و اغرب و جمع جمع آن عرابین است .  
 و نیز به معنی دل چیری، حد چیری، دم چیری مثل دم کارد و تبر، به  
 معنی کشتی با دوی هم گفته اند .

عراب البین - زاغ یا کلاغ که بر روی بام یا دیوار بنشیند و بانگ کند و بانگ اویا  
 دیدن او را نحس و شوم بدانند و بانگ او باعث مباحث و مفارقت  
 میان افراد خانواده شود .

فَسَن - جمع فتنه .

فتوت - سخا، کرم، جوانمردی .

فَرّ - زیبایی، برازنده گی، شکوه، شوکت، رفعت، رونق، پرتو .

فَرادون - عالی، بلند، والا، راست، مستقیم، ملکوتی، مسعود . به معنی

پاکدامن و نیکوکار و پرہیزگار ہم گفته شده . در اصطلاح قدما فرادون و

فیرون بہ کوکب سعد و محس و یا بہ معنی اوج و حنیض استعمال می شده ،

فریون نیز گفته اند .

فَرّوز - تہو، بچہ تہو، فرور، فرغور، فرخور و فرغیر ہم گفته شده . در عربی

فرور بہ ضم ہر دو فابہ معنی برہ و بزغالہ و گوسالہ و فرز بہ ضم یا کسر ہر دو

فابہ معنی گنجشک است .

فَرّوہر - روح پاک، روان پاک، روح برتر، روان برتر . بہ معنی جوہر نیر

گفته شده ، مقابل عرض .

فَرّوہشتن - فرد گذاشتن، پایین گذاشتن، بر زمین گذاشتن، فرہیدن نیز گفته شده .

فرومشته - ست ، آویزان ، آویخته .

فرّی - شوکت ، جلال ، فروشکوه .

فزع - ترس ، بیم ، هراس ، ناله وزاری .

فلق - شکاف کوه ، زمین بین دو نشیته ، سپیده دم ، و نیز به معنی همه خلق ،

همه خلق عالم . نوعی لباس دراز مردانه ، جمع آن اقبیه است .

قلندر - درویش ، مرد بقیه و مجرد و از دنیا گذشته ، قندیل و کلندر هم گفته شده .

قوس قزح - رنگین کمان ، کمان رستم ، نیم دایره رنگارنگ که گاهی موقع آمدن باران

در روز آفتابی در افق نمایان میگردد و علت آن تجزیه اشعه آفتاب

در هنگام عبور از قطرات باران است . در فارسی کمان بهمن ، کمان ساء ،

آزفنداک ، آژفنداک ، کرکم ، کلکم ، نوس ، نوسه ، نوشه ، سوسیه ،

سوسیه ، ترسبه ، ترسبیه ، ترسه ، سسکیس ، شدکیس ، سسکیس ،

اغلیسون ، تیرازه ، تیراژی ، خوش نیز گفته شده .

**کاج** - درختی است دارای برگهای باریک و دراز، تنه آن راست و  
 صبر و پوست آن دارای شگافهای بسیار، بلندیش تا سی متر میرسد  
 و تا دو صد سال عمر میکند. برگهای آن تا چند سال دوام میکند و چون  
 برگهای آن یک دفعه نریزد همیشه سبز است. کار و دما جو و نا شو  
 نوز و نشک هم گفته شده.

**کرگس** - پرنده بی است بزرگ جثه، دارای منقار و چنگالهای قوی، گردنش  
 دراز و بدون پر، لاشه جانوران را میخورد و آن را لاشخوار و  
 مردار خوار هم میگویند و در کاک و در کاک و کلمرغ نیز گفته شده.

**کلاغ** - پرنده بی است دارای پرهای سیاه و سفید و منقار سیاه، حشرات  
 و جانوران را شکار میکند، گوشتش حرام است، که اگر هم گفته شده.

**کلنگ** - از پرنده گان وحشی صلال گوشت، دارای پاهای بلند و گردن  
 دراز و دم کوتاه، بیشتر در کنار آبها مینشیند، گوشت لذیذی دارد

ہنگام پرواز در آسمان دستہ دستہ و بہ صورت منظم حرکت میکنند

اور در ناوترنہ ہم میامند، با تریز کفہ شدہ بہ عربی کرکی میگویند .

کنام - جایگاہ حیوانات چرندہ و درندہ ، شبگاہ دودام ، بہ معنی چراگاہ  
و آشیانہ تیز کفہ شدہ .

کوزشت - کوزشت - کسی کہ بہ واسطہ پیری و یا علی دیگر شتیش خمیدہ  
باشد . و نیز کنایہ از آسمان .

کیان - جمع کی بہ معنی پادشاہ بزرگ ، و نام سلسلہ یی از پادشاهان آریا  
بعد از پیشدادیان ، و نیز نام درہ یی سرسبز و خرم در مربوطات  
ولایت بغلان کہ ساکنان آن عمدتاً پیر و کیش اسماعیلیہ اند .

گور - دلیر ، دلاور ، پہلوان .

گرزہ مار - مار بزرگ کہ سرش مانند گرز باشد ، کفچہ مار .

گودرہ - نوعی از مرغابی ، بہ معنی بچہ گادو گوزن ہم کفہ اند ، گودر ،



کودر ، و کودره نیز گفته شده .

کوی - گو ، به چیر کرد مانند گلوله ، توپ لاستیکی ، توپ چوبی که آن

را با چوگان میزنند . به معنی تکه لباس نیز گفته شده .

گیو - یکی از پهلوانان داستانی آریانا ( ایران ) ، پسر گوردز .

لت - سیلی ، لطمه ، تکه و پاره چیرنی ، ورق کاغذ .

لت لت - تکرار کلمه لت ، پاره پاره .

ماسوا - به غیر آن ، جز آن ، خارج از آن .

ماکول - خورده شونده ، چیرنی که خورده شود .

مخلب - چنگال ، ناخن پرنده گان ، جمع آن مخالب است . به معنی داس

هم گفته شده .

مرگو - گنجشک ، مرغ و مرکب نیز گفته شده .

مستمه - غم ، اندوه ، جور و ستم ، به معنی طعمه پرنده گان شکاری ، و

مقداری از گوشت شکار که به پرندۀ شکاری بدبند نیز گفته شده .

مفک - گود ، گودال ، جای گود .

مِقراض - قیچی .

میغ - مہ غلیظ ، ابر ، مغ و ماغ ہم گفته شده .

میو - بہشت .

مینوک خورد - پازند ، تفسیر کتاب زند ، شرحی کہ مانند حاشیہ در پای وراق زند

نوشته اند .

مانجا - لامکان ، جایی کہ نیست .

ناورد - نبرد ، جنگ ، بہ معنی رفتار و گردش گردیدگیگر ہم گفته شده .

ناوک - مصغراو ، ناوکوچک ، بہ معنی تیر ہم گفته شده ، تیری کہ با کمان

انداخته شود .

ناہید - ناہیسا ، ونوس ، زہرہ کہ آن را مطربہ فلک ہم گفته اند ، اور

آریانای باستان نام رب النوعی بوده . در فارسی بیدخت ،  
بذخت و بیلخت هم گفته شده .

نخچیر - نخچیر - شکار ، حیوانی که او را شکار کنند ، به معنی بزکوهی نیز  
گفته شده .

نقیق - بوق ، شیپور ، به معنی ناله وزاری و فریاد نیز گفته شده ، پنور هم گفته  
اند ، در عربی به معنی شیپور میگویند و جمع آن انقار است .

نگاره - نقش ، صورت نقاشی شده .

نماد - نمود ، نماینده ، سمبل ، نشانه ، علامت .

نوز - محفف هنوز .

وبال - سختی ، عذاب ، سوزناکی ، و خامت امر .

وخشور - پیغمبر ، پیمبر ، فقط به زردشت اطلاق میشود .

ورجاوند - بلند پایه ، ارجمند ، برانزده ، نیرومند .

ماروت - نام فرشته‌تی که به غضب خدا گرفتار شده و میگویند بایک فرشته  
دیگر به نام ماروت در چاه بابل سرازیر آویخته است و این هر دو  
واژه اشکال دیگری از خرد و مرداد و امشاسپند آیین  
زردشتی میباشند .

هدیه - شانه سر، مرغ سلیمان، پرده یی است خاکی رنگ، دارای  
خالهای زرد و سیاه، و سفید، کوچکتر از کبوتر، روی سرش سینه‌ی  
پر به شکل تاج یا شانه قرار دارد. گویند بسیار تیزبین و دور بین است  
در خوش خبری به او مثل میزنند. در فارسی پوپ و پوپک و پوپ و پوپش  
و بو بو دو بو و بو بو بو و بو بوک و کوکله و شانه سرک هم گفته شده .

هرزه - بیهوده، یاده، بیکاره .

هزبر - هزبره چابک و دلیر، در عربی هزبره کسرها و فتح زا به معنی شیر درنده  
و نیز به معنی سخت و درشت و ستر. جمع آن هزار است .

هما - بهای - مرغی افسانه‌ی که میگوید سایه اش بر عکس بیفتد به سعادت  
 و کامرانی خواهد رسید . در همینست سعادت به او مثل میرند .  
 همه - بهیرم ، سر شاخه خشک درخت و خار و فاشاک که به درد سخن بخورد .  
 هیهات - یعنی دور است . در فارسی در مقام افسوس و حسرت گفته میشود ،  
 یعنی دریغاً .

یارا - توان ، نیرو ، جرات ، زهره . یاره هم گفته شده .  
 یاما - یما ، جم ، جشید ، از پادشاهان پیشدادی آریانای کبیر .  
 میگان - دره و محلی در کوه‌های بدخشان که حکیم ناصر دین مخنی در آن مسکن گزیده  
 بود .

یوز - حیوانی است گوشه‌خوار و درنده شبیه به پلنگ اما کوچکتر از او ،  
 در قدیم او را برای شکار تربیه میکردند . به عربی فهد میگویند .

## سرخشمه و پانویسها

- ۱- امیری، دادود؛ «شاهین در فرهنگ باستانی ایران» مجله «گلپرخ» شماره ۹ و ۸ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) ص ۵۷.
- ۲- دجندا، علی اکبر؛ «لغتنامه» جلد نهم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳، ص (۱۲۴۳۱) به نقل از «فرهنگ ایران باستان» ص ۳۹۶.
- ۳- امیری، دادود؛ «شاهین در فرهنگ باستانی ایران» مجله «گلپرخ» شماره ۹ و ۸ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) ص ۵۷.
- ۴- دجندا، علی اکبر؛ «لغتنامه» جلد نهم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳، ص ۱۲۴۳۱.
- ۵- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۲.
- ۶- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۲.
- ۷- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۴۳۱.
- ۸- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۲ به نقل از صبح الاعشی، ج ۲، ص ۵۳ و ۶۵.

- ۹- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۴۳۱.
- ۱۰- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۲.
- ۱۱- *Aiglepygargue*
- ۱۲- *Helietusleucocephalus*
- ۱۳- امیری، داود؛ «شاهین در فرهنگ باستانی ایران»، مجله «گلپرخ» ش «ش»  
 ۹ و ۸ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) ص ۵۶.
- ۱۴- دهنجا، علی اکبر؛ «لقنامه» ج دهم، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰۹۱.
- ۱۵- امیری، داود؛ شاهین در فرهنگ باستانی ایران»، مجله «گلپرخ» شماره  
 ۹ و ۸ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) ص ۵۶.
- ۱۶- دهنجا، علی اکبر؛ «لقنامه» ج ۸، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲۵۶.
- ۱۷- همان جا
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم؛ «شاهنامه فردوسی» کمیته دولتی طبع و نشر، کابل،

۱۳۶۱، ص ۴۸ و ۴۹

-۱۹ oshdashTar

-۲۰ کهرزاد، احمد علی و صدقی، محمد عثمان؛ «تاریخ افغانستان» جلد اول ص ۲۳۹.

-۲۱ Bahram yush t

-۲۲ امیری، داود؛ «شاپین در فرهنگ باستانی ایران» مجله گلپرخ، ش

۸ و ۹ (پهمن داسفند ۱۳۷۲) ص ۵۸.

-۲۳ جان جا، ص ۵۹ - ۶۰.

-۲۴ مجله «جمهوریت و عرفان» سال پنجاه و یکم، شماره ۸-۱۳ (عقرب-حوت

۱۳۵۲) ص ۲۳.

-۲۵ امیری، داود؛ «شاپین در فرهنگ باستانی ایران» مجله گلپرخ، شماره

۸ و ۹ (پهمن داسفند ۱۳۷۲) ص ۵۷، ۵۸، ۵۹.

-۲۶ شماره ۲۵۴۲ موزیم ملی ایران نگهداری میشود.



۲۷- در شماره ۱۹۴۱۶ موزیم ملی ایران نگهداری میشود.

۲۸- در موزیم ملی ناپل *Naple* نگهداری میشود.

۲۹- در شماره ۲۰۰۴ موزیم ملی ایران نگهداری میشود.

۳۰- در شماره ۹۹۲۹ " " " " " " " "

۳۱- در شماره ۲۰۵۵۳ " " " " " " " "

۳۲- امیری، دادو؛ «شایین در فرسنگ باستانی ایران»، مجله «گلپرخ»

شماره ۸ و ۹ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) ص ۵۶.

۳۳- همان جا، ص ۵۷.

۳۴- همان جا، ص ۵۷.

۳۵- *Kavi*

۳۶- *Kei*

۳۷- دجدا، علی اکبر؛ «لقسمه»، جلد ۹، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.

ص ۱۲۴۳۱ .

۳۸- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۱ .

۳۹- Assurgan

۴۰- امیری، داود؛ «شایین در فرهنگ باستانی ایران» مجله «گلپرخ»

شماره ۸ و ۹ (بهمن و اسفند سال ۱۳۷۲)، ص ۵۷ .

۴۱- مولوی، جلال‌الدین محمد سلجی؛ «شعری معنوی» به تصحیح رینولد لین-

نیکسون، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۷۷-۴۷۸ .

۴۲- دینخدا؛ لغتنامه، ج اول، ص ۲۷۹۷ .

۴۳- طبری، احسان؛ «برخی بررسیها...» کمیته دولتی طبع و نشر کابل،

۱۳۶۱، ص ۲۳۱ .

۴۴- دینخدا؛ «لغتنامه»، جلد اول، ص ۲۷۹۸ .

۴۵- همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۲ .

Eagle - ۴۶

F.B.1 - ۴۷

C.1.0A - ۴۸

۴۹- امیری، داود؛ «شاهین در فرنگ باستانی ایران» مجله گلچرخ،

شماره ۸ و ۹ (بہمن واسفند ۱۳۷۳)، ص ۵۷.

۵۰- ہمان جا، ص ۵۶.

۵۱- گروہی از دانشمندان افغانستان؛ «دایرة المعارف آریانا»، جلد

اول، انجمن دایرة المعارف آریانا، کابل، ص ۹۴۵.

۵۲- دبیری، محمود. «شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قریبنا

۵۰، ۴، ۳ هـ. ق.» انتشارات پانوس، تهران، ۱۳۶۹، ص ۸۲.

۵۳- رودکی سمرقندی، ابو عبد اللہ؛ «رودکی، شعرا»، مقدمہ و توضیح عثمان

کریوف و صدری سعدی یف، نشریات عرفان، دوشنبہ ۱۹۷۳م

به ترتیب مصراعها ص ۲۲ و ۳۳ .

۵۴ - دجندا، علی اکبر؛ «لغنامه» جلد دهم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.

ص ۱۴۰۹۲، درین بیت، عقاب به معنای اسپ بکار رفته است .

۵۵-۵۶ - دجندا، علی اکبر؛ «لغنامه» جلد سوم، دانشگاه تهران، تهران

۱۳۷۳ ص ۳۵۱۳ .

۵۷ - همان اثر، جلد دهم ص ۱۴۰۹۲ .

۵۸ - به معنای مجازی اسپ به کار رفته است .

۵۹ - بیادرد (تهمورث) داموخن شان گرفت . . .

۶۰ - فردوسی، ابوالقاسم؛ «شاهنامه فردوسی» کجکته دولتی طبع و نشر

کابل، ۱۳۶۱ .

۶۱ - منوچهری دامغانی؛ «دیوان منوچهری»، به کوشش محمد دبیرسیاقی،

انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۶ .

۶۲ - د. خدا علی کبر: «لقننامه»، جلد دهم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.

ص ۱۴۹۲.

۶۳ - همان اثر، جلد ۵، ص ۶۷۴۴.

۶۴ - همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۹۲.

۶۵ - فرخی سیستانی، علی بن جولوج: «دیوان فرخی سیستانی» به کوشش محمد

دبیرسیاتی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۹.

۶۶ - عنصری بلخی: «دیوان عنصری بلخی»، به کوشش محمد دبیرسیاتی، کتابخانه

سنایی، تهران، ۱۳۴۲، به ترتیب صفحات ۱۳، ۳۶۲، ۸.

۶۷ - د. خدا علی کبر: «لقننامه»، جلد دهم، موسسه انتشارات و چاپ

دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰۹۱.

۶۸ - عطار نیشاپوری: «دیوان عطار»، با شرح احوال و از بدیع الزمان

فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳، به ترتیب صفحات ۵۲۸

• ۳۸۵، ۳۸۴، ۴۴۲، ۳۸۳، ۱۷۵، ۵۷۱،

• ۶۹ - دیندا: «لغتنامه ج سوم» تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۵۱۳

• ۷۰ - همان اثر، ج هشتم، ص ۱۲۲۵۶

• ۷۱-۷۲ - همان اثر، ج سوم، ص ۳۵۱۳

• ۷۳ - همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۴۳۱

• ۷۴ - همان اثر، جلد نهم، ص ۱۶۸۶۷

• ۷۵ - سلمان سادجی: «دیوان سلمان سادجی» به کوشش منصور شفق،

صفی علیشاه، تهران، ۱۳۶۶

• ۷۶ - دیندا: «لغتنامه» جلد نهم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۴۳۱

• ۷۷ - همان اثر، جلد سوم، ص ۳۵۱۳

• ۷۸ - همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۳۹۸

• ۷۹ - همان اثر، جلد دهم، ص ۱۴۰۹۱

۸۰ - سنایی غزنوی ، ابوالمجد مجذوب بن آدم ؛ « دیوان سنایی غزنوی » .

به کوشش محمد تقی مدرس رضوی ، انتشارات سنایی ، تهران ، ۱۳۵۴

به ترتیب صفحات ۵۵۲ و ۵۲۹ .

۸۱ - انوری ابیوردی ؛ « دیوان انوری » ، جلد اول به اهتمام محمد تقی مدرس

رضوی ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۷۳ ، به ترتیب

صفحات ۲۵ ، ۲۸ ، ۲۷۸ ، ۳۷۸ و ۳۸۳ .

۸۲ - نظامی گنجی ، الیاس بن یوسف ؛ « کلیات خمسة حکیم نظامی گنجی »

انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۷۳ .

۸۳ - خاقانی شروانی ؛ « کلیات خاقانی » جلد اول ، مطبعه نول کشور

لکنهو ، به ترتیب صفحات ۳۰۷ ، ۸۱ ، ۵۷۷ ، ۸۶۵ ، ۴۸۵ ،

۱۶ ، ۲۳۹ ، ۲۲۷ ، ۷۶۹ ، ۳۳۵ .

۸۴ - خاقانی شروانی ؛ « دیوان خاقانی » جلد دوم ، مطبعه منشی نول

کشور، لکنیو ۱۹۰۶ (برابر با ۱۳۲۴ هـ ق) ص ۱۰۸۳ .  
 ۸۵- دیندار، علی‌اکبر؛ «لقنانه»، جلد دهم، دانشگاه تهران، تهران،

۱۳۷۳، ص ۱۴۰۹۲ .

۸۶- همان اثر، جلد سوم، ص ۳۵۹۳ .

۸۷- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۴۳۱ .

۸۸- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۶۸۶۷ .

۸۹- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۳۹۸ .

۹۰- همان اثر، جلد سوم، ص ۳۵۹۳ .

۹۱- همان اثر، جلد نهم، ص ۱۲۴۳۱ .

۹۲- ناصر خسرو بلخی ۱، «دیوان ناصر خسرو»، جلد اول به تصحیح محبتی مینوی  
 و همد محقق، نشر کرده مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم افغانستان.

کابل، ۱۳۶۶، به ترتیب مصراعها صفحات ۲۸-۴۰۹-۵۳۴



۱۱۲-۲۸-۱۴۰-۱۸۸ و ۱۲۷۰

۹۳- حیرت سجادی، سید عبد الحمید؛ «گزیده بی از تائیر قرآن بر نظم

فارسی»، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸۲۶.

۹۴- سعدی، شیخ مصلح الدین؛ «کلیات سعدی»، به تصحیح محمد علی-

فروغی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳، به ترتیب مصرعها صفحات

، ۳۶۱، ۲۵۹، ۶۱۰، ۴۰۱، ۸۳۴، ۶۴۷، ۵۷۹، ۹۱۵

، ۲۵۹، ۹۷۵، ۶۴۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۶۲۲، ۶۶۳، ۲۵۴

۹۵- حافظ شیرازی؛ «دیوان حافظ»، از روی نسخه خطی غنی فردوسی، چاپ

دیبا، تهران، ۱۳۷۰، به ترتیب صفحات، ۲۳۹، ۱۵۰، ۲۳۰،

، ۱۱۸، ۳۰۵، ۲۶، ۲۲۵

۹۶- حافظ شیرازی؛ «دیوان حافظ شیرازی»، به کوشش احمد شاملو، کجیت،

دولتی طبع و نشر، کابل، ۱۳۶۵، صفحه ۲۴۲.

۹۷ - دیندا، علی اکبر: «لغتنامه» جلد نهم، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳،  
صفحه ۱۶۸۶۷۰

۹۸ - مولوی بلخی، جلال الدین محمد: کلیات دیوان شمس، انتشارات نگاه،  
تهران ۱۳۷۳، به ترتیب صفحات، ۱۶۱، ۴۷۱، ۴۷۴، ۷۴۹.

۹۹ - مولوی بلخی، جلال الدین محمد: «مثنوی معنوی» به تصحیح رینولد الین -  
نیکلسون، انتشارات بهراد، تهران ۱۳۷۳.

۱۰۰ - دیندا، علی اکبر: «لغتنامه» جلد پنجم، دانشگاه تهران، تهران،  
۱۳۷۳، ص ۶۷۳۴۰

۱۰۱ - بیدل، میرزا عبدالقادر: «کلیات بیدل» کابل، سال ۱۳۴۳.

۱۰۲ - صائب تبریزی، میرزا محمد علی: «کلیات صائب تبریزی» با مقدمه

و شرح حال از محمد عباسی، انتشارات جواهری، تهران، ۱۳۷۳،

به ترتیب صفحات ۱۰۱، ۴۳۰، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۴۲.

۱۰۳- عرفی شیرازی، جمال الدین فرزند زین العابدین متوفی ۵۹۹۹ هـ. ق؛

«دیوان اشعار عرفی شیرازی»، به اهتمام و تصحیح جواهری وجدی، انتشارات

کتابخانه سنایی تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۳.

۱۰۴- یاقف اصفهانی؛ «دیوان یاقف اصفهانی»، با پیشگفتار دکتر

چادش اکبری، نشر محمد، تهران، ص ۳۶.

۱۰۵- دهخدا، علی اکبر؛ «لغتنامه»، جلد پنجم، ص ۶۷۳۴.

۱۰۶- همان جا.

۱۰۷- یغمای جندقی؛ «مجموعه آثار یغمای جندقی»، جلد اول دیوان اشعار

به تصحیح و اهتمام سید علی آل داود. انتشارات توس، تهران.

۱۳۶۷، به ترتیب صفحات ۹۶، ۱۵۴.

۱۰۸- رفعت سمنانی؛ «دیوان رفعت سمنانی»، به تصحیح و کوشش نصرت الله

نوح و مقدمه و اکثر ذبیح اللہ صفا، انتشارات بامداد، تهران،  
 ۱۳۶۳ء، بہ ترتیب صفحات ۲۱۰، ۸۵، ۹۵، ۲۲۵۔

۱۰۹۔ فروغی بسطامی؛ «دیوان کامل فردغی بسطامی»، با مقدمہ استاد  
 سعید نفیس، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۲ء، بہ ترتیب صفحات  
 ۷۳، ۱۳۔

۱۱۰۔ پروین اعتصامی؛ «دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات»، سازمان  
 مکتب چاپخانه دولتی ایران، تهران، ۱۳۴۱ء، بہ ترتیب صفحات  
 ۵۳، ۱۷، ۶۵۔

۱۱۱۔ پندری، دید اللہ جلالی؛ «زندہ گی و اشعار ادیب نیشاپوری» چاپ  
 و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۷۳ء، بہ ترتیب صفحات ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۱ء،  
 ۱۹۵، ۱۹۲۔

۱۱۲۔ عشرتی، صوفی غلام نبی؛ «از خاک تا افلاک عشق» با مقدمہ حیدری

وجودی، مطبعه دولتی، کابل، ۱۳۷۰، ترتیب صفحات ۱۲۵، ۵۶.

۱۱۳- خلیلی، استاد خلیل الله؛ «از اشعار استاد خلیلی»، ریاست

مستقل مطبوعات، کابل، ۱۳۴۰، به ترتیب صفحات، ۱۴۴،

۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۰، ۴۳۲، ۴۳۲.

۱۱۴- این شعر در برخی از نسخه‌ها با تغییر الفاظ و افزودن ابیات بدین مطلع

آمده است :

روزی ز سرسنگ عقاب بی‌بها خاست وز بهر طبع بال پر خویش بیاراست

۱۱۵- ناصر خسرو بلخی؛ «دیوان ناصر خسرو»، جلد اول به تصحیح محبتی منوی و بهمد

محقق، انتشارات اکادمی علوم افغانستان، کابل، ۱۳۶۶، ص

۵۲۳، ۵۲۴.

۱۱۶- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد؛ «شعری معنوی» به تصحیح رینولد الین -

نیکلسون، انتشارات بهراد، تهران، ص ۱۳۷۳، ص ۴۷۷، ۴۷۸.

- ۱۱۷ - کافور کینوع باز سفید است .
- ۱۱۸ - اقبال لاهوری : « کلیات اقبال » ، با مقدمه احمد سروش ، انتشارات کتابخانه سپاسی ، تهران ، سال ۱۳۷۰ ، صفحه ۲۲۳ ، ۲۲۴ .
- ۱۱۹ - بهانجا ، ص ۲۲۶ .
- ۱۲۰ - همان اثر ، به ترتیب دو جلد ، ص ۱۹۳ ، ۴۷۲ ، ۴۶۹ ، ۴۸۰ ، ۲۱۱ .
- ۱۲۱ - گورکی ، ماکسیم : « توفان » ، ترجمه رضا آذر خشی ، شرکت چاپ افست گلشن ، تهران ، ۱۳۳۷ ، ص ۸۱ ، ۸۵ .
- ۱۲۲ - زاله : « نقش جهان » ( مجموعه شعر ) ، نگاه ، نشریات پروگرس ، مسکو ، ۱۹۸۱ ، ص ۶۹ .
- ۱۲۳ - همان اثر ، ص ۶۵ - ۶۶ .
- ۱۲۴ - همان اثر ، ص ۱۱۰ - ۱۱۱ .
- ۱۲۵ - همدی ، محوزی : « برگزیده نظم و نثر فارسی » ، جلد های اول و

- دوم، انتشارات اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۹، ص ۶۸-۷۱ .
- ۱۲۶- خلیلی، استاد خلیل الله؛ «از اشعار خلیلی»، ریاست مستقل  
مطبوعات، کابل، ۱۳۴۰، ص ۴۲۳-۴۲۹ .
- ۱۲۷- همان اثر، ص ۲۳-۲۴ .
- ۱۲۸- بهرامین، عبدالقیاس؛ «برگزیده سروده های شاعران»  
دستنویس، ص ۵۲-۵۵ .
- ۱۲۹- واصف باختری؛ «... و آفتاب نمیبرد» (مجموعه شعر). نشر  
کرده اتحادیه نویسندگان افغانستان، کابل، ۱۳۶۲، ص  
۳۷-۴۰ .
- ۱۳۰- واصف باختری؛ «اسطوره بزرگ شهادت» (مجموعه شعرهای  
برگردان شده)، نشر کرده اتحادیه نویسندگان افغانستان،  
کابل، ۱۳۶۶، ص ۱۶-۱۷ .

۱۳۱- هبرآئین، عبدالفیاض؛ «برگزیده سروده های شاعران» ،

دستنویس ص ۲۸-۲۹ .

۱۳۲- همانجا ص ۲۰-۲۱ .

۱۳۳- هروی، رضا مایل؛ «ققنوس» (مجموعه شعر)؛ نشر کرده اتحادیه

نویسندگان افغانستان، کابل، ۱۳۶۵، ص ۳۳-۳۴ .

۱۳۴- هروی، رضا مایل؛ «عقاب آزادی»، جریده «ندای اسلام»

شماره سوم سال چهارم (۸ ثور ۱۳۷۴)، «شیرغان»، ص اول،

ستون دوم .

۱۳۵- هبرآئین، عبدالفیاض؛ «برگزیده سروده های شاعران» ،

دستنویس ص ۱۲-۱۳ .

۱۳۶- عسکر حکیم؛ «التجارز عقاب»، مجله «گلپرخ»، سال اول،

شماره پنجم (دی ۱۳۷۱)، ص ۳۷ .



- ۱۳۷- فرزند، محمد عمر، یادداشتها، دستنویس، ص ۴۰ .
- ۱۳۸- ولوالهی، اسدالله؛ جریده بلاغ سال سوم ۱۳۷۴، ص ۳ .
- ۱۳۹- مادی، پرتو؛ «قفل بردرگاه خاکستر» (گزینیه شعر). نشر کرده انجمن نویسنده گان افغانستان، کابل، ۱۳۶۹، ص ۳۴-۳۶ .
- ۱۴۰- همانجا، ص ۱۴ .
- ۱۴۱- بخش بزرگ این واژه نامه با استفاده از فرهنگ عمید تألیف حسن عمید، چاپ هشتم، سازمان انتشارات جاویدان دهبان، سال ۱۳۵۴، نگاشته شده است .

## پلی افزود

در سال ۱۳۷۴ هجری خورشیدی، محترم‌الحاج سید منصور نادی  
 موسس و رئیس کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، قطعه شعری در وصف  
 عقاب سروده بودند که انگیزه‌ی شد برای راه اندازی مشاعره‌ی  
 در این زمینه وعده‌ی از شاعران و هواداران آن جناب در این  
 مشاعره هم گرفتند. بخشی از سروده‌های مذکور که در متن این  
 کتاب درج نشده بودند در اینجا پیشکش خواننده‌گان گرامی میگردد.  
 شایان یاد آوری است که از سوی بخش شعر کانون فرهنگی  
 حکیم ناصر خسرو بلخی در برخی از این سروده‌ها نظریه‌ی معاییر و موازینی  
 ویرایش نیز صورت گرفته است اما روح اصلی و کلی اشعار که همانا  
 تجمید از جایگاه والای «عقاب» و ابراز ارادت به جناب‌الحاج -  
 سید منصور نادی میباشد همچنان محفوظ است.

## عقاب

بله ای دل بیاشتاب کنیم  
 پامی در حلقه زکاب کنیم  
 مرکب بخت را سوار شویم  
 پل برگشت را حساب کنیم  
 بردای رنج جاده پیش میا!  
 از تو ما باید اجتناب کنیم  
 مانه مرغابیان مرد ایم  
 که خطر سرشود در آب کنیم  
 ما عقابیم و کوه ما من ماست  
 ما خوشیم اینکه انقلاب کنیم

از میان هزار و یک گل دشت

یک گل سرخ انتخاب کنیم

«عقیق باجتری»

مزار شریف ۱۳۷۴/۱۱/۱۵

## عقاب

خدایا همه سازها سوز شد	دل م‌دفن داغ نوروز شد
بسی درد ویرینه دارد دل	ز پاییز تا کینه دارد دل
شکوفه دل داغدار منست	و باران، غم بشمار منست
گل از دشته خار جان میدهد	بهاران به بیمار جان میدهد
بگسسته پر، کوه تا کوه شب	عقاب جوان است اندوه شب
بدانکه که در آشیان عقاب	پس پرده شب نهان شد عقاب
همه پهنه دشت آتش گرفت	زیر می شد و زندخوان شد عقاب
ز قاموس بزود مفهوم اوج	خدایا مگر تا توان شد عقاب؟
بیا باز آهنگ سخیر کن	کران تا کران اوج تسخیر کن
به بستان زغن گشته فرمانروا	که مبلل جدا نالد و من جدا
تحمل شهید ره آرزوست	و آماج رگبار ما، آبروست

۲۰۱

عقابان ز آفات شب دورباد

ہواخواہ فرہنگ منصورباد

”محمد یونس طغیان ساکینی“

## ستاره خورشید

نماد قله ناف جهان نماست عقیاب  
 نشان عظمت جان به مظهر صفاست عقیاب  
 قیام و بهت مردان روزگار جهان  
 به نام پاک تو پیوسته آشناست عقیاب  
 فراز کرده خاک و فروز چرخ کبود  
 ز دام ورنک تعلق چه خوش رهاست عقیاب  
 بشر به فکر تخیل دهر شد چون دید  
 بندر ای و قوی پر جهانگشا است عقیاب  
 گلوی ظلم حفا کار و دشته کیفر  
 فشر و نیست قدر با پنجه قصاست عقیاب  
 که جلوس به تخت و به بخت پیروزی

۲۰۳

شهاب‌بین پرست طالع آزارت عقاب

به رعد و برق بهاران و ابر تو فانی را

بر از تراب، زمار، آب از پوست عقاب

این کشور صبح و ستاره خورشید

به کهکشان کندار آشیان، روست عقاب

«تامع»

تاشکند . ۱۵ / ۱ / ۱۹۹۶

## جهان عقاب

جهان خوش است ولی خوش بود جهان عقاب

عیان او کم و افزون بود نهان عقاب

همای بخت کسی ارمد کند صد بار ؛

رسد به جایی کا نجاست پاسبان عقاب

گذشت دوره پرواز را غصای پلشت

فرار سیده به کردون ، دگر زمان عقاب

جهان فخر و غرور و حجبان آزادی

جهان علم و فضیلت بود جهان عقاب

اگر چنین نبود ، پس چرا همه بنهند

به روی بیریق دبر سکه بانسان عقاب

به هر کجا که نمایند گر گسان مستی



خلد به سینه شان چنگل سان عقاب  
 نوشته اند به گهنامه ما که بود الموت  
 یگانه ما من بشکوه و آشیان عقاب  
 عقاب رمز کجالات و رمز پیروزیست  
 از آن نهند به دیهیم با نشان عقاب  
 کسی کجاست به جز « نادری که داند خوب  
 شکوه و برتری و فرو وهم زبان عقاب  
 از آن بود که چنین است مطلع شعرش ؛  
 « مراست مقصد و ارمان ز آستان عقاب  
 منم موافق این گفته اش که میگوید ؛  
 « دوای مردم و درمان ز آستان عقاب

زمن اگر تو برسی که من چه میگویم  
من و ملازمت کوی راستان عقیاب

«ویدا»

پلمزی ۱۳۷۴/۷/۶

## عقاب

کمال فرد شکوه است سرزمین عقاب  
 نشان عزت و ایثار بر جبین عقاب  
 به الموت گذر کن ، به چشم عبرت بین  
 غرور سرزندان ز لانه همین عقاب  
 به چشم یار ستمکار شوخ میماند  
 نگاه نافذ و جذاب و شگفتین عقاب  
 به خصم بوم صفت گو کجا توانی رفت  
 ز خشم نیجه و چنگال آهمنین عقاب  
 غرور و همت ایثار و در عشق آموز  
 شوی به مجمع رندان مکر قرین عقاب

جهان خشم و خشونت ، نظام گرگس و بوم  
 بود که آید روزی نه نیکین عقاب  
 فراز ز قله کسار در فضای بهار  
 چه دلکش است نواهای آتشین عقاب

صبا به تربت «صباح» بر سلام را  
 به رمز و معنی و مفهوم راستین عقاب  
 «فاضل»

پنجری ۱۳۷۴/۱۰/۹

## دیوان عقاب

هر آن رزمی که دشان عقاب است      همه از لطف یزدان عقاب است  
 ز برق و تندر او رانیت باکی      فراز ابر، طیران عقاب است  
 پخیمد دانه از روی زمینی      همین اندیشه شایان عقاب است  
 نسازد آشیان بر شاخسار آن      به سنگ و صخره جولان عقاب است  
 غرور و همت و آزادی و اوج      ز عنوانهای دیوان عقاب است  
 کیان و آلموت و قلب بیگان      همه از آشیانان عقاب است

چکاد برترین کوه بابا ۶

برای دایم از آن عقاب است

میرزا سلطان محمد محمدی.

## پیغام عقاب

پرنده خوش فال و خوش اندام، عقاب است

زیبا و بهین سایه و بهنام، عقاب است

آن که نگر نیند به جهان پستی و ذلت

باشد سرکوه و فلکش رام، عقاب است

آزاده بیباک و دلیری که ندیدست

بال و پروا و هیچ گهی دام، عقاب است

شعر تر آزادی و پروا از سارا

چون به نگر می منبع الهام، عقاب است

از حضرت «صباح» پر دتانه «منصور»

انگار که یک زمره پیغام، عقاب است

یارب زکرم سایه او بر نظر اکن  
 سر چشمه فیض و همه انعام، عقاب است  
 «نور محمد نظری»

پنجمی ۱۳۷۴/۱۱/۵

## آشیان عقاب

بلوغ رویش همر است آسان عقاب

حضور با و رفرد است آشیان عقاب

سرود همنز شبارت، پیام شهر فلق

شکوه قامت نور است در مکان عقاب

به پای کاخ بلندای آشیانه نور

فلک به سجده در آید در آسان عقاب

طلوع همنز ظفر نامه قیام حشر

کشد درفش امامت به کهکشان عقاب

بین خدنگ سواران مرزبان افق

رسیده تا جگر و قلب دشمنان عقاب



۲۱۳

کنون بنام رسالت زعیم کشورجان

به مرز نورکشاند دست کاروان عتاب

شنوهای بلند آشیان کوه نشاط

سرود سبز دل انگیز شاعران عتاب

« دود و روسیانی »

پنجمی ۱۳۷۴ / ۱۰ / ۱۴

## عقاب تیرچنگ

به چالاکی عقاب تیرچنگی      برآرد از دل دریا نهنگی  
 اگر با قهر، اواز جا بخیزد      به تیزی بر کند چشم پلنگی ؛  
 که پرواز در بالا و پایین      نمیآید و را یکدم درنگی  
 بود جای کنام باشکوهش      سرکوهی، میان خاره سنگی  
 بود چنگال تیز و بی امانش      برای سینه دشمن خدنگی  
 مگر در حمله و در برصید کوجک      چه زیبا مرغ بیباک و زرنگی

مگو «ناظر حسین» این قصه، کافراً  
 قوافی بسی دشوار و تنگی

«ناظر حسین»

## عقاب

بیا که پرکشیا سیم ز آشیان عقاب.      بیا که راه بچو سیم در حبهان عقاب  
 سرود اوج سیراییم و شعر آزادی      فر از قله امید باز بان عقاب  
 به رخم پستی زاغ و زرخن فرا خوانیم      یک آسمان همه چنگال بی مان عقاب  
 گزید جامی به قاف فسانه با سیرغ      به کوه دوره چو چپچید داستان عقاب  
 ز فرسایه یال هما بود تنگش      اگر گرفت کسی خو به سایبان عقاب  
 بحق سینه پر عشق و هربان کیان  
 مباد سینه کسار بی نشان عقاب

ص، خ، سامانیان

بغلان (دوره کیان)

۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۷۴

## سرود عقاب

دوباره روشنی آفتاب را بمرسید      فراز قلعه سرود عقاب را بمرسید  
از آشیانه به سوی بهار پر گیرید      یکی دو جوجه از این آیشا بر گیرید  
مگر نه روز نینی از سرود و باران است؟      مگر نه قافله بی از حضور یاران است؟  
عقاب در پری میکشم بسوی شفق      ز خون خویش خطی میکشم بسوی شفق  
سلام از دل شام و ستاره خواهم داد      به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد  
عزیز روشنی نو بهار من بودم      شکسته بسته هزاران هزار من بودم  
مرید پیر خرابات از است شدم      هو اهو ای کیانی ست مست شدم  
«در سرای معان رفته بود و آب زده      نشسته پیر و صلابی بی شیخ و شتاب زده»

عمل به نام خرابات امر ما جور است

عقاب را بنگر، کار کار مینصورت است

«پدرام»

## سیرتفکر

شنیده‌ام سخانی ز وصف شان عتاب

بمه ز اهل دل و راز و رازدان عتاب

رنس که روی زمین خسته کرده است دلم

خوشم به سیرتفکر در آسمان عتاب

امیر پستی و دلت به عمر خویش مباش

به اوج غرور شرف ره گشا به سان عتاب

سخن به دل نبشید اگر ز دل خیزد

به مثل گفته «منصور» در بیان عتاب؛

«بتکران زمان جان بدر نخواستند برد

شود رها اگر مته می از کمان عتاب»

همه عقاب سرودان به حیرت اند کنون  
 ز یک نظر به چسپین گونه آشیان عقاب  
 «خلیق» و «پسید» و «ذکیر» و «نادری» شده اند  
 به همزبانی «فیاض» شعرخوان عقاب  
 درود بر تو بود نادری کنون که توئی  
 برای اهل خرابات میربان عقاب  
 زمین جهد تو این کوه و سنگ خاره شد  
 بدل به منظر سیزد به گلستان عقاب  
 کسی ندیده عقابی چسپین به دهر هنوز  
 یسی شنیده اگر چه از این و آن عقاب  
 بدین صلابت و صولت بدین جلال جمال  
 زهی بلندی نام و زهی نشان عقاب

کجاست ساقی پر لطف و مهربان که دید  
 یکی پیاله درین جمع دوستان عتاب  
 خوش است بزم عزیزان بهر کجا که بود  
 مگر به لذت دیگر بود میان عتاب  
 رننش حبت نگر می دیده بر عتاب فتد  
 مگر زمین «کیان» گشته یک جهان عتاب  
 خطا زفته «ظریفی» به حرف خویش اگر  
 زهر چو گشت به تجید بکیران عتاب

مولوی عبدالحجیل ظریفی

شهر محرمی ۱۲۳ بانماه ۱۳۷۵

## درفش دارکیانی

باز نغمه لاهوتی جهان عقاب      بچوان سرود سهادی بکشان عقاب  
 دوباره کرده پایشان شوکت الموت      درفش دارکیانی دد آسان عقاب  
 خروش هستی فواره ز در سینه کوه      که جوی شیر روان شده به بوستان عقاب  
 بر رویه تاف کیان با جهان نظاره کنی      چنان عشق و محبت در آستان عقاب  
 هزار تپه کین طی که بر مراد رسی      نظر کنی به عقاب شکوه شان عقاب  
 کمال محبت مینصوره در جهان خدا      جلال و عظمت دنیا می بکیران عقاب  
 کسود دبال پرورد هوای پرواز است      که تا بر دبه فلک راز باستان عقاب

به روز جلوه زیبای و کمال هنر

به شب ستاره بریزد آسمان عقاب

عبد القیوم پدید شهر بخیزی ۱۲۰ آذر ماه ۱۳۷۵



از همین نویسنده منتشر شده است :

- سلام به آفتاب

- کاج بلند سبز

- جشنهای آریایی

- برپای راه ابریشم

شهنشاه گیمی رستان کیقباد  
برازنده تلخ و تخت کیان  
سپیده دمی باشبانان بلخ  
ز مشکوروان سوی صحه اشند  
در آن دم که آن شاه مینو خرام  
صدایی شد از چرخ گردان پدید  
برون گشته از ماورای صحاب  
فرشته بهمالان ، فلک سایه گان  
به چنگال بگرفته تا جی ز زر  
شهبانی بدانجا ز پیران بلخ  
با استاد با قاسمی چون کمان  
که ای باده عیش در جام تو  
فرشته ز چرخ فرستاده تاج  
کنی پرچم آریایی بلند  
جهان زنده گردوز کردار تو  
چنان کن تو ای شاه آزاده گان

که گیتی چنوشهر یاری نژاد  
فرازنده پرچم آریان ...  
دلیهان بخدی ، جوانان بلخ  
به دامان البرز بلا شدند ...  
بدان شهر مینو نمودی سلام  
وز آنجا عیان شد دوبار سفید  
بشسته پر از چشمه آفتاب ...  
زمین زاده گان ، آسمان پایه گان  
برد چتر سیمین کشیده ز پر ...  
ز مردان در روشن ضمیران بلخ  
به پیرانه مهر نزد شاه جوان  
ز جاشو که شد آسمان رام تو  
که بستانی از تاجداران خراج  
مهر سرکشان را کشتی در کند ...  
ز آیین نیک و ز پندار تو  
که موری ز جورت نیابد زیان ...

«استاد ضعیفی»